

پیام حضرت امام خمینی (ره)

بمناسبت شهادت دکتر مصطفی چمران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اِنَّ اللَّهَ وَاَنَا لِيَه رَاجِعُونَ

شهادت انسان‌ساز سردار پرافتخار اسلام، و مجاهد بیدار و متعهد راه
تعالی و پیوستن به «ملاء اعلی»، دکتر مصطفی چمران را به پیشگاه ولی عصر
ارواحنا فداه تسلیت و تبریک عرض می‌کنم. تسلیت از آنرو، که ملت
شهیدپرور ما سربازی را از دست داد، که در جبهه‌های نبرد با باطل، چه در
لبنان و چه در ایران، حماسه می‌آفرید و سرلوحه مرام او اسلام عزیز و
پیروزی حق بر باطل بود. او جنگجویی پرهیزگار و معلمی متعهد بود، که
کشور اسلامی ما به او و امثال او احتیاج مبرم داشت و تبریک از آنرو که
اسلام بزرگ چنین فرزندان‌ی تقدیم ملت‌ها و توده‌های مستضعف می‌کند و

سردارانی همچون او در دامن تربیت خود پرورش می‌دهد. مگر چنین نیست که زندگی عقیده و جهاد در راه آن است؟

چمران عزیز با عقیده پاک خالص غیروابسته به دستجات و گروه‌های سیاسی، و عقیده به هدف بزرگ الهی، جهاد را در راه آن از آغاز زندگی شروع و به آن ختم کرد. او در حیات، با نور معرفت و پیوستگی به خدا قدم نهاد و در راه آن به جهاد برخاست و جان خود را نثار کرد. او با سرافرازی زیست، و با سرافرازی شهید شد و به حق رسید.

هنر آن است که بی‌هیاهوهای سیاسی، و «خودنمایی»های شیطنی، برای خدا به جهاد برخیزد و خود را فدای هدف کند نه هوی، و این هنر مردان خداست. او در پیشگاه خدای بزرگ با آبرو رفت. روانش شاد و یادش بخیر.

و اما ما می‌توانیم چنین هنری داشته باشیم، با خداست که دستمان را بگیرد و از ظلمات جهالت و نفسانیت برهاند.

من این ضایعه را به ملت شریف ایران و لبنان، بلکه به ملت‌های مسلمان و قوای مسلح و رزمندگان در راه حق، و به خاندان و برادر محترم این مجاهد عزیز، تسلیت عرض می‌کنم. و از خداوند تعالی رحمت برای او، و صبر و اجر برای بازماندگان محترمش خواهانم.

اول تیرماه شصت

روح‌الله الموسوی‌الخمینی

مقدمه:

شناختی از شهید دکتر مصطفی چمران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

.... فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ
أَحَدًا

(آیه ۱۱۰-سوره کهف)

پس کسی که به ملاقات پروردگارش امید بسته است، عمل صالح انجام می‌دهد و در عبادت پروردگارش احدی را شریک او نمی‌گیرد. کسانی که با شهید دکتر مصطفی چمران آشنایی داشتند می‌دانند که او به ملاقات پروردگارش دل بسته بود، و به همین علت همیشه در تلاش بود تا با انجام اعمال صالح خود را به جوار قرب او نزدیک‌تر سازد؛ و در این راه جز معبودش احدی را در عبادت و خدمت مورد توجه قرار نمی‌داد.

شهیددکتر چمران از استعدادهایی که پروردگارش نزد او به امانت سپرده بود وقوف کامل داشت، و می‌دانست چگونه آنها را تنها در راه رسیدن به معشوقش شکوفا سازد. در همین راه بود که از رفاه زندگی مادی، از زن و فرزند، و از مقام و منصب چشم پوشید و آنچه داشت در طبق اخلاص، تقدیم پروردگار خویش کرد.

در دوران تحصیل شاگردی سخت‌کوش بود، و در میدان اجتماع مردی فداکار. مبارزات سیاسی او قبل از مسافرت به امریکا در راه استیفای حقوق مستضعفان شکل گرفته بود. در امریکا تا آنجا که شرایط زمانی و مکانی اجازه می‌داد، برای تشکل نیروهای انقلابی کوشید، و زمانی که آن دیار را اشباع شده یافت، به مصر و سپس به لبنان مهاجرت کرد تا با فراهم ساختن فعالیت‌های چریکی و تربیت این نیروها در جنگ مستقیم با اشغالگران سرزمین قدس، استطاعت رزمندگان لبنانی و ایرانی برای مقابله با دشمنان اسلام طبق دستور قرآن مجید بالا ببرد:

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ (آیه ۶۰- سوره انفال)

در همین دوران بود که امام موسی صدر توانست با برخورداری از خلوص و فداکاری دانشمند و سرداری چون چمران عارف و مجاهد، حرکت شیعیان محروم لبنان را متشکل کند، و به جوانان مستضعف آن دیار هویت بخشیده، به خدایشان متکی سازد. همین تلاش‌های خداجویانه در لبنان بود که شیعیان آن دیار را بصورت متحد محکم انقلاب اسلامی ایران درآورد.

در ایران پس از پیروزی انقلاب، سرپای وجود خود را در خدمت حکومت جمهوری اسلامی و رهبری آن قرار داد. در این مختصر شرح

خدمات آن شهید میسر نیست، ولی آنچه مسلم است با اشرافی که بر سیاست منطقه و بینشی که از اوضاع جهان داشت همواره مسیر انقلاب اسلامی ایران را پیش‌بینی می‌کرد و چاره‌جویی‌های لازم را برای حراست و به ثمر رساندن آن معمول می‌داشت، بدون آنکه این اقدامات را به رخ دیگران بکشد. در نتیجه بسیاری از نزدیکان آن شهید هنوز هم از وسعت و عمق خدمات او مطلع نیستند. چمران عزیز مرد خدا بود و برای خدا کار می‌کرد و این بر عهده تاریخ است که روشنگر تلاش‌های او در انسجام حکومت جمهوری اسلامی ایران، ایجاد سپاه پاسداران و جهادسازندگی، فعال کردن ارتش، حفظ کردستان و دفاع از خطه خوزستان باشد. مسلماً پیوستن داوطلبانه آن شهید به پاسداران محاصره شده در پاوه یا حمله حماسه‌آفرین او به حلقه محاصره شهر سوسنگرد، همراه با مجروح شدن و از مهلکه بیرون جستن او، از وقایع شورانگیز و عبرت‌بار ایمان به خدا و آمادگی پذیرش فیض شهادت در راه پیروزی حق بر باطل است.

شهید دکتر مصطفی چمران با همه امکانات مادی که می‌توانست در اختیار داشته باشد، زندگی ساده و بی‌تکلف خود را که از خانواده بی‌بضاعتش به ارث برده بود ادامه می‌داد. یک زمان مقام معاونت نخست‌وزیری را پشت سر گذاشته و برخلاف تمام سنت‌های دولت‌مداری، اسلحه به دست، در دل صخره‌های سرد و صعب‌العبور کردستان به مقابله توطئه‌گران از خدا بی‌خبر می‌شتافت، و زمانی دیگر، در آن روزهای یأس و ناامیدی که ارتش متجاوز صدام به سرکردگی امپریالیسم جهانی، می‌رفت تا سرزمین پهناور خوزستان را از پیکر متشنج ایران جدا سازد، صندلی نرم وکالت مجلس شورای اسلامی را ترک گفته، همراه معدودی از تربیت‌شدگان

مکتب حسینی به قلب صفوف تانک‌ها و سپاهیان وسیع دشمن می‌زند، تا آرایش نظامی متجاوزین را درهم بشکند و برای نیروهای دفاعی ازهم پاشیده ایران زمان بخرد، تا لااقل فرصت شرکت در یک مصاف نابرابر را بدست آورند و پیروزی نیروی ایمان و شهادت را بار دیگر در کربلای خوزستان در برابر دیدگان نسل حاضر به نمایش بگذارند.

با تمام اخلاصی که از سراپای وجود آن مجاهد بیدار فرومی‌ریخت، با تمام عشقی که به امام می‌ورزید و با تمام دل‌بستگی که به انقلاب ایران داشت، دوست و دشمن مانع و مزاحم فعالیت‌های تاریخ‌ساز او می‌شدند. دوستان می‌ترسیدند وجود حاضر به شهادت او را از دست بدهند و دشمنان می‌خواستند او را از صحنه فعالیت دور کنند. با آنکه نماینده امام در شورایی عالی دفاع بود و می‌توانست از نفوذ معنوی رهبر در رفع مشکلات خود و عملیات جنگ‌های نامنظم در مقابله با صدامیان کافر استفاده کند، هیچ‌گاه خاطر امام را با ذکر مشکلات آزرده نمی‌ساخت. در ملاقات‌های خود با رهبر همیشه می‌خواست با بیان موفقیت‌های سپاه اسلام امام را شاد کند.

چمران پرشور، هیچ‌گاه مجال آن نیافت که تمامی توان و استعداد‌های خود را که سخت مورد احتیاج انقلاب اسلامی بود به خدمت درآورد و هیچ‌گاه نتوانست برنامه‌های دراز مدت خود را جامه‌عمل بپوشاند. بدین جهت همیشه ناراحت بود. رنج می‌کشید و زیرکوهی از درد بسر می‌برد و مصائبی که گاه دوستان و زمانی دشمنان بر او تحمیل می‌کردند، همه را تحمل می‌کرد. از این رو در جمع اجتماع غریب بود. غربت شکننده‌ای که

مغز استخوان آدمی را می‌سوزاند و زبان مرد توانایی را چون علی علیه‌السلام به شکایت وامی‌دارد.

چمران دردمند، همچون یک شیعه راستین، سراپا شیفته امام زمان (عج) بود و مشکلات اجتماعی را با آرزوی ظهور حضرت مهدی و دیدار او تحمل می‌نمود.

چمران متعهد، عالمی بود که توان علمی خود را در راه کمک به مستضعفان به کار می‌گرفت، بدون آنکه ادعایی داشته باشد. به همین جهت تربیت یتیمان لبنان را، جایگزین تدریس و تحقیقات پیشرفته در مؤسسات با اسم و رسم امریکا نمود. شهید مصطفی، عارفی بود که روح بلند پروازش لبریز از ایمان و توکل بود. ایمان و توکلی که قلب شیفتگان او را قوت و آرامش می‌بخشید.

دکتر مصطفی کمتر حرف می‌زد، ولی همان سکوت و نگاه عمیقش بهترین آموزنده بود. با آنکه می‌توانست معلم خوبی باشد، ولی ترجیح می‌داد به عنوان یک مربی مکتب تربیتی خود را درست اداره کند. مکتب یتیمان شیعه در لبنان، و کانون گرم ستاد عملیات جنگ‌های نامنظم در خوزستان، نمونه‌هایی از این تربیت را پیش چشم ما قرار می‌دهند. تا جایی که تربیت‌شدگان این مکتب، به تاسی از مربی خود به راحتی شربت شهادت می‌نوشند. تربیت‌شدگانی نه تنها از ایران، بلکه از شیعیان لبنان، که همه تعلقات خود را در آن سرزمین جنگ‌زده رها می‌کنند و به عشق پیروزی انقلاب اسلامی ایران همراه برادران ایرانی خود، در کربلای خوزستان شهید مقابله با مطالع شیطانی استکبار جهانی می‌شوند.

باتوجه به اخلاص و ایمانی که در چمران پرهیزگار موج می‌زد، همه خداپرستان و مردان و زنان آزاده، او را از خود می‌دانستند و به او عشق می‌ورزیدند. همین عشق صادقانه بود که انبوه کم‌نظیری از مردم تهران و شهرستان‌های ایران و حتی لبنان در روز تشیع جنازه آن شهید به خیابان‌ها روانه ساخت تا احساسات پاک خود را بدرقه مسافرت ملکوتی آن سردار پرافتخار اسلام کنند و البته تعجب نبود که انبوه جمعیت، حتی سه‌بار پس از تلاش برای به خاک سپردن او در بهشت‌زهرای شهیدان، با هجوم به محل دفن او مانع از دست دادن پیکر پاکش می‌شدند. دنباله این جاذبه هنوز نیز ادامه دارد، تا آنجا که هر کسی که با چمران متواضع مراوده‌ای داشته است، دوست دارد آن را به رشته تحریر درآورد و دیگران را در لذت و مسرت آشنایی با آن شهید شریک سازد.

خدایا! روح پاک مصطفای شهید را غرق در رحمت خود کن، و به ما توفیق ده تا مکتب تربیتی او را که کانونی گرم و فعال نگاه داریم، همانطور که او در حیات خود نمونه‌ای زنده از میزان حق و باطل عصر خویش را فرا روی ما قرار داد.

فصل اول

بینش

تأثیر پیروزی انقلاب اسلامی ایران بر منطقه و کشورهای اسلامی جهان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیروزی انقلاب اسلامی ایران با معیارهای جدید خود، پایه‌های سست و پوشالی دولت‌های مرتجع و دست‌نشانده منطقه را به لرزه انداخت، و آنها برای خفه کردن انقلاب ایران و عدم گسترش آن مجتمعاً با همه قوا وارد عمل شدند.

امریکا نیز بزرگترین پایگاه مستحکم خود را در منطقه از دست داده بود، همه منافع نفتی ایران و منافع گران‌قیمت دیگر از دستش خارج شده بود، و به هیچ‌وجه نمی‌توانست وجود چنین انقلابی را تحمل کند، بخصوص وقتی که می‌دید مصالح نفتی او در خطر انقلاب قرار گرفته، و می‌رود که انقلاب ایران به کشورهای مجاور منتشر شود و ریشه استعمار و استثمار از آن کشورها کنده شود.

صهیویسم بین‌المللی نیز بزرگترین دوست و پایگاه خود را از دست داده بود، و با دشمنی جدید و قوی و انقلابی و بی‌باک روبرو شده بود و نمی‌توانست ساکت بنشیند.

توطئه‌ها برای درهم کوبیدن انقلاب اسلامی ایران شروع شد، از مشکلات و درگیری‌های داخلی، تا حمله نظامی و مستقیم آمریکا در طبرس که معجزه‌آسا به شکست انجامید.

امپریالیسم ضربه‌های متعددی به انقلاب زد، توطئه در نقاط مختلف مرزی، توطئه در ادارات، در ارتش، ایجاد اختلافات در لباس سازمان‌های تندروی چپ یا سازمان‌های وابسته به طاغوت، در شکل «قومیت»ها و «ملیت»ها و اختلافات مذهبی، در فرم اعتصابات کارگری در کارخانه‌ها برای تخریب صنعت یا هرج و مرج، در کشاورزی برای توقف آن و محاصره اقتصادی، و منزوی کردن ایران و تبلیغات شوم خارجی. تهمت‌ها، شایعه‌ها، و دروغ‌ها، نمونه‌هایی از این توطئه‌های همه‌جانبه و هماهنگ شده دشمنان علیه انقلاب اسلامی ایران بود.

بالاخره برای آخرین ضربه مهلک، به خیال آنکه رژیم جدید در معرض سقوط است، عراق حمله‌ای همه‌جانبه به ایران آغاز کرد. در ساعت ۲ بعدازظهر روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹، هواپیماهای عراقی فرودگاه تهران و فرودگاه‌های اغلب شهرها را بمباران کردند و ۱۲ لشکر عراقی که از مدت‌ها قبل در پشت مرزها بصورت آماده‌باش درآورده بودند، در طول ۸۰۰ کیلومتری از شمال قصرشیرین تا خرمشهر و آبادان حمله سرتاسری خود را شروع کردند. در حالی که ارتش ایران در مشکلات داخلی خود دست و پا می‌زد، عده‌ای شعار انحلال آن را می‌دادند، عده‌ای نیز، کینه‌های انباشته شده

ده‌ها سال گذشته را خالی می‌کردند، و عده‌ای ارتش را مثل گوشت قربانی شده قطعه‌قطعه می‌کردند، و ارتشیان نیز گیج و مبهوت، در عقده حقارت فرو رفته، شخصیت انسانی و نظامی خود را بکلی از دست داده بودند. افسران قدرت فرماندهی نداشتند، و زیردستان از فرماندهان اطاعت نمی‌کردند، بازار اعتصاب و هرج و مرج و درگیری و تظاهرات در داخل ارتش رواج داشت، و ستون پنجم دشمن با شعارهای تند انقلابی و تحریک احساسات خام پرسنل، عملاً نظام و دیسیپلین ارتش را فلج کرده، از انجام هر قدم سازنده‌ای جلوگیری می‌کرد. محاصره اقتصادی نیز باعث کمبود قطعات یدکی برای تسلیحات شده، و بخصوص اخراج متخصصین و یا جابجایی آنان هرج و مرج، عملاً باعث رکود کامل در همه امور شده بود.

از نیروهای ارتش ما نیز آنچه وجود داشت در نبردهای داخلی کردستان و گنبد و خرمشهر تحلیل رفته، درگیر و فرسوده شده، و چیزی از آن باقی نمانده بود، و بنابراین هنگام شروع حمله دشمن فقط دو لشکر ۹۲ اهواز و ۸۱ کرمانشاه حرکتی از خود نشان دادند. دو لشکر بسیار ناقص، با وسایل خراب و بدون تجهیزات کافی، با روحیه مشتت و ضعیف که به هیچ‌وجه آمادگی رزمی نداشتند، و به همین سبب دشمن با ۱۲ لشکر زرهی و مکانیزه، به سرعت پیشروی کرد تا نزدیکی شهرهای بزرگ آبادان و اهواز و دزفول پیش آمد. دشمن بعد از یک حمله انحرافی در منطقه قصرشیرین، حمله بزرگ خود را به خوزستان آغاز کرد.

صدام، براساس محاسباتی که از نیروهای ارتش عراق و ایران داشت، به تحریک حسابگران غربی، تصور می‌کرد که در عرض سه‌روز نظام اسلامی ایران را واژگون کند، و با پیروزی بر ایران، عقده‌های شکست اعراب را در

جنگ‌های علیه اسرائیل جبران نماید و خود به عنوان فاتح قادسیه جدید، رهبری کشورهای عربی را که سال‌ها در آرزوی آن می‌سوخت، به دست آورد.

حمله شروع شد، نیروهای صدامی به سرعت پیش می‌آمدند، و مطابق محاسبات نظامی و ریاضی، نیروهای ضعیف ارتش جمهوری اسلامی ایران را درهم می‌کوبیدند، تا به نزدیکی شهرهای بزرگ رسیدند، ولی در اینجا مردم وارد معرکه شدند و جلوی آنها را سد کردند و حماسه‌ها بوجود آوردند، و خرمشهر قهرمان با قربانی کردن بهترین فرزندان خود، و زدن سخت‌ترین ضربات به دشمن، آن‌چنان حماسه‌ای از شجاعت و فداکاری و شهادت خلق کرد که خرمشهر، به شهر خون و مقاومت معروف شد. و به عنوان اسطوره‌ای از مقاومت مردمی و عشق به انقلاب در دل تاریخ فرو رفت. در نقاط دیگر هم، هر کجا که نیروی دشمن با توده‌های مردم شهرها روبرو شد، از پیشرفت بازماند، تا بالاخره نیروی دشمن از حالت هجومی به حالت دفاعی درآمد و جریان جنگ عوض شد، و نقشه‌های صدام برای تسخیر مواضع استراتژیک، و اسقاط نظام اسلامی ایران نقش بر آب شد.

روزهای اول حمله، نیروهای دشمن در بهترین وضع و نیروهای ارتش جمهوری اسلامی ایران در ضعیف‌ترین و بدترین شرایط قرار داشتند، و به طور تقریبی نیروهای دشمن بیست برابر نیروهای ایران بود و بخصوص از نظر تجهیزات و مهمات هیچ شباهتی بین دو نیرو وجود نداشت، با این‌همه، دشمن نتوانست جز بیابان‌های لم‌یزرع و قسمت‌هایی از مرزهای غیرمسکونی، یا شهرهای کوچک را تسخیر کند. با ورود مردم به جنگ از پیشرفت دشمن جلوگیری شد و ارتش توانست کم‌کم خود را تجهیز کند و

به صحنه آورد، و مشکلات داخلی خود را کم‌کم حل کند، و در خلال نبرد نسبت نیروهای دشمن به خودی را از بیست به یک، به نسبت سه بر یک برساند، و از آنجا که براساس قوانین نظامی دنیا نیروی مهاجم باید حدود سه برابر نیروهای مدافع باشد، بنابراین نیروی دشمن مهاجم با نیروی ارتش جمهوری اسلامی ایران از صورت تدافعی به حالت تعادل درآود و پیشروی دشمن متوقف گردید و نیروهای رزمنده ایرانی شروع به حمله متقابل کردند، که نمونه‌های بارز آن را در پیروزی‌های بازی‌دراز و شوش و الله‌اکبر می‌توان دید، و مسلماً نیروهای ایرانی رو به صعود و نیروهای عراقی رور به نزول هستند، و این تعادل قوا به طور مستمر به نفع انقلاب اسلامی ایران در تغییر است، بنابراین شکست نیروهای عراقی حتمی است و در روزهای آینده نیز شاهد پیروزی‌های بزرگتری برای انقلاب اسلامی ایران خواهیم بود.

به طور مسلم می‌بینیم که صدام و اربابان او در معادلات خود اشتباه کردند و مثل همیشه در محاسبات خود، قیاس به نفس نمودند و فقط نیروهای ارتشی را، آن هم با شرایط بحرانی آن روز در نظر داشتند، ولی در جنگ واقعیت‌های عینی دیگری خودنمایی کرد که باعث بهم خوردن همه معاملات دشمن بود، به طور خلاصه می‌توان عوامل اساسی زیر را که در محاسبات دشمن وارد نشده بود ذکر کرد:

۱- عامل مردمی

صدام و اربابان او اصلاً قدرت مردمی را حساب نکرده بودند. اصولاً دیکتاتورها به مردم تکیه نمی‌کنند و مردم در حساب آنها جایی ندارد، دیکتاتور همیشه درمقابل مردم قرار می‌گیرد، و اراده خود را به زور بر مردم تحمیل می‌کند و منفور ملت است. دیکتاتورها نظیر هیتلر و استالین، به قدرت نظامی خود و دستگاه مخوف اطلاعات تکیه می‌کنند و سیطره شیطانی خود را به زور و با تهدید و شکنجه تحمیل می‌نمایند و همه محاسبات آنها بر پایه قدرت نظامی و سازمان اطلاعاتی و اسلحه سبک و سنگین دور می‌زند، و قدرت کشورهای دیگر را نیز بر همین منوال می‌سنجند و به همین علت صدام نیز از قدرت لایزال ملت انقلاب دیده ایران غافل بود و نمی‌توانست بفهمد که مردمی ممکن است در راه دفاع از نظام خود و ارتش خویش اینگونه جانبازی کند.

انقلاب ایران از میان توده‌های ملت جوشیده و به پیروزی رسیده است و این مردمند که با صبر و تحمل انقلابی خود همه مشکلات را بر جان می‌خرند و برای پاسداری از انقلاب خود از هیچ‌نوع فداکاری دریغ ندارند. قدرت نظامی ایران به قدرت ملت متکی است که خود به بی‌نهایت ارتباط دارد و تجسمی از اراده لایزال خداست.

در خلال جنگ ما شاهد بوده‌ایم که ده‌ها و صدها هزار جوانی که با شور و شوق به صحنه‌ها می‌آیند با چه جانبازی سینه خود را سپر گلوله و خمپاره می‌کنند و آرزوی شهادت دارند، مردان پیر و جوانان خردسال و زنان، که گاهی با گریه و التماس خواستار اجازه هستند که به جبهه بروند و به افتخار شهادت نایل آیند، یا پیرزنانی که حتی لقمه نانی را از فرزندان خود

می‌گیرند که برای پشتیبانی از رزمندگان به جبهه جنگ بفرستند. حتی عرب خوزستانی که صدام به آنها دل‌بسته بود و فکر می‌کرد که با تحریک حس قومی و نژادی می‌تواند آنها را به سمت خود جذب کند، ولی در عمل آنها هم وفاداری خود را نسبت به ایران ابراز داشتند و از همه مزایایی که صدام برای آنها مهیا کرده بود در گذشته و خانه و زندگی خود را رها کردند و آوارگی در اردوگاه‌های دوردست، و زندگی با فقر و محرومیت و دربه‌دری را، بر سلطه صدامیان ترجیح دادند و این درس عبرت بزرگی برای صدام و دیگران بود.

۲- ارتش جمهوری اسلامی ایران

برای ده‌ها سال، قبل از انقلاب، ارتش ما در خدمت طاغوت و علیه منافع و مصالح ملت به کار گرفته می‌شد و حافظ پایگاه امریکا در خاورمیانه بود، و در حقیقت اسیر و برده طاغوت و صهیونیسم و امپریالیسم به شمار می‌رفت و از خود اراده و اختیاری نداشت. شخصیت خود را از دست داده بود، بت طاغوت را می‌پرستید و کورکورانه از او اطاعت می‌کرد.

صدام و مستشاران خارجی او می‌پنداشتند که ارتش ما به علت سابقه خود با انقلاب اسلامی ایران مخالف است و در اولین فرصت هنگام هجوم عراق به ایران، یکباره با ارتش عراق متحد می‌شود و برای اسقاط نظام جدید سرازیر تهران می‌گردد. درحالی که عملاً مشاهده شد که ارتش، برخلاف تصور دشمن با چه حماسه‌ای جنگید و چه معجزه‌ها خلق کرد، زیرا وظیفه طبیعی ارتش در هر کشوری دفاع از استقلال و تمامیت ارضی آن سرزمین است، و ارتش در دوران طاغوت برخلاف وظیفه طبیعی خود عمل می‌کرد،

به جای دفاع از استقلال، برعکس استقلال میهن را فدای دشمن می‌نمود و اگر آزادمردی اعتراض می‌کرد، توسط او به شدت کوبیده می‌شد و این، عقده‌ای از حقارت و گناه برای ارتش بوجود آورده بود که وجدانش را رنج می‌داد و او راه علاجی نداشت، اما انقلاب نیرومند ایران، میدان وسیعی برای ارتش باز کرد، تا بتواند در صحنه عمل، وفاداری به انقلاب و پاسداری از استقلال میهن را که وظیفه طبیعی او بود اثبات کند، و بر عقده حقارت و گناه گذشته فایق آید و وجدان چرکین سالیان دراز را با خون و ایثار پاک نماید، و در نظر ملت، محبوبیت و مقبولیت پیدا کند. بنابراین ارتش از انقلاب استفاده کرد و در فرصت تاریخی بی‌نظیری که برای او پیش آمده بود خود را به بیش از پیش نشان داد، و این حماسه‌ها و معجزه‌ها که از ارتشیان به ظهور رسیده و می‌رسد همه مردم و بلکه دنیا را به تعجب انداخت. لذا ارتش، مستضعفی بود که در رژیم طاغوت، از حق فطری و طبیعی خود محروم شده، و انقلاب علاج قطعی آن را نشان می‌داد و اینها حقایقی بود که صدام و مستشاران نمی‌فهمیدند و به حساب نمی‌آوردند، ولی واقعیت در صحنه جنگ خود را عریان نشان داد و تصورات پوچ صدامیان را درهم فرو ریخت.

۳- شکوفایی استعدادها

طبیعتاً، استعداد افراد در یک حکومت دیکتاتوری می‌میرد، و دیکتاتور «فعال مایشاء» است، و کسی اراده و اختیاری از خود ندارد. در رژیم گذشته نیز، طاغوت برای همه تصمیم می‌گرفت و هیچ‌کاری بدون فرمان او انجام نمی‌گرفت. صدام هم برای همه در عراق تصمیم می‌گیرد، و به هیچ‌کس

اجازه نفس کشیدن نمی‌دهد و همه قدرت او براساس سلاح و ابتکارهایی است که دیگران قبلاً انجام داده‌اند، و در داخل هیچ استعدادی شکوفایی ندارد. اما در ایران، انقلاب در محاصره اقتصادی و کمبود قطعات، و مراجعت متخصصین خارجی است، و با فشار احتیاجات و مبارزه همه‌جانبه با ابرقدرت‌ها و عوامل دست‌نشانده آنها، مردم مجبورند که همه استعدادهای خفته خود را به کار اندازند، تا کمبودهای خود را جبران کنند. اراده مقاومت و خواسته پیروزی از قلوب مردم می‌جوشد، و این مردمند که اراده می‌کنند در همه شرایط سخت در مقابل دشمنان بایستند، و با هر قیمت و جب‌و‌جب خاک وطن را از دشمن متجاوز پاک کنند و به همین علت شاهدیم که در سرتاسر کشور، استعدادهای ناشناخته یکباره بکار افتاده، دنیایی از ابتکار و خلاقیت بوجود آورده، و یک سازندگی بزرگ به راه افتاده و در هر گوشه کشور استعدادهایی مشغول فعالیت و بازسازی فنی و صنعتی و نظامی کشورند، و این حرکت علمی و صنعتی در راه خودکفایی، و استقلال اقتصادی و نظامی، بزرگترین و مهمترین ثمره مبارزه انقلابی مردم، و نتیجه مستقیم محاصره اقتصادی دشمن، و فشار خارجی و احتیاجات فوری و ضروری است. تا روزی که ملت بر پای خود نایستد و استقلال اقتصادی و نظامی خود را به دست نیاورد همچنان برده و اسیر دیگران خواهد بود.

پیروزی یا شکست انقلاب اسلامی ایران

پیروزی یا شکست انقلاب اسلامی ایران، باید از جنبه‌های فکری، فرهنگی، فلسفی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظامی در نظر گرفته شود. این انقلاب دارای ابعاد مختلف و عمیق تاریخی و جهانی است که در خلال

۱۴۰۰ سال تاریخ اسلام، بی نظیر بودن، و رسالت مقدس اسلام را در این دوره بحرانی جهان از نو زنده کرده است.

پیروزی یا شکست این انقلاب، مستقیماً به پیروزی یا شکست اسلام، و معیارهایی که این انقلاب اسلامی مطرح کرده است منتهی می‌شود. برای مطالعه اثرات این پیروزی با شکست باید ماهیت این انقلاب معیارهای اسلامی آن را شناخت، و بخصوص با انقلاب‌های بزرگ معروف جهان مقایسه کرد، و تأثیر فلسفی و اجتماعی آن را بر مردم جهان مطالعه نمود.

در میان انقلاب‌های مهم و اثربخش عصر حاضر، دو انقلاب بزرگ؛ یکی انقلاب کبیر فرانسه، و دیگری انقلاب اکتبر روسیه را باید نام برد. انقلاب کبیر فرانسه، دموکراسی، و آزادی غربی را به مردم هدیه کرد، نتیجه آن آزادی فردی، سیستم سرمایه‌داری غرب، رقابت آزاد، استثمار و استعمار و ظلم و ستم، و بالاخره جنگ‌های وحشتناک بین‌المللی و نابودی انسان‌هاست، و حتی «آزادی» که هدف انقلاب بود، دستاویز قدرتمندان و سرمایه‌داران قرار گرفت، و از آن جز اسم بی‌مسمایی باقی نماند.

انقلاب اکتبر روسیه، خواستار عدالت اجتماعی برای محرومین و مستضعفین بود، و سوسیالیسم را به مردم هدیه کرد، تا با ملی کردن وسایل تولید و توزیع، جلوی استثمار را بگیرد و سرمایه‌داری را از بین ببرد، و طبقه کارگر را به حکومت برساند. نتیجه این انقلاب، سیستم شرقی است؛ که بر روسیه و کشورهای اطراف آن مسلط است، و ما شاهد دیکتاتوری و خفقان و ظلم و استثمار در این منطقه از جهان هستیم، مردم به اسارت کشیده شده‌اند، و فریاد نارضایتی همیشه و همه‌جا به گوش می‌رسد، و قیام‌های

خونین متعدد در این کشورها علیه سلطه موجود، نمودار شکست این سیستم است.

این دو انقلاب فرانسه و روسیه، هر دو از دیدگاه فلسفی یکسانند، و به بعد مادی انسان توجه دارند و می‌خواهند لذت و تمتع مادی بشر را هرچه بیشتر و بهتر تأمین کنند، هدف آنها یکی است، ولی راه وصول به هدف مختلف است، یکی سرمایه‌داری را انتخاب کرده و دیگری سوسیالیسم را.

به طور کلی، این دو انقلاب، فلسفه وجودی خود را بر دو اصل زیر استوار کرده‌اند:

۱- اصل حب ذات، که اساس خودخواهی و مصلحت‌طلبی انسان است، او را وادار می‌کند که برای لذت بیشتر و تمتع کافی از حیات فعالیت کند، و برای این کار علم و تکنولوژی را نیز به خدمت می‌گرد، تا هرچه بیشتر وسایل آسایش و لذت انسان را تأمین کند.

۲- اصل تنازع در بقاء که پایه رقابت و مبارزه انسان‌ها باهم است، و هر کس برای آن که پیشرفت کند و باقی بماند، باید در جنگل اجتماع، مثل حیوانات وحشی، علیه دیگران بجنگد، تا سهم بیشتری برای خود به دست آورد، و علم و تکنولوژی نیز وسیله مؤثرتری به دست انسان‌ها و ملت‌ها می‌دهد که در این مبارزه حیات، بهتر و سریع‌تر مردم دیگر را بکوبند و حق آنها را بخورند، و به عنوان نوع اصلح شایستگی بقاء داشته باشند.

ما شاهدیم که این دو اصل پایه قتل‌عام‌ها، جنایت‌ها، خونریزی‌ها، جنگ‌های وحشتناک و بالاخره نابودی انسان است، و علم و تکنولوژی هم

نه فقط این بشر را کمکی نمی‌کند، بلکه وسیله‌ای خطرناک در دست این بشر نابالغ قرار می‌دهد تا هرچه زودتر و بهتر خود را نابود نماید.

مشکل بزرگ این دو انقلاب از آنجا ناشی می‌شد که هر دو به بعد مادی حیات توجه کردند، و تأمین هرچه بیشتر تمنیات مادی انسان را سرلوحه فلسفه و برنامه زندگی خود قرار دادند.

در مقارنه با این دو انقلاب بزرگ جهانی، انقلاب اسلامی ایران، از پشت ابرهای جهل و خودخواهی مادی‌گری چهره تابناک خود را می‌نماید، و معیارهای جدیدی به دنیا عرضه می‌کند، گرچه قدیمی‌ترین ارزش‌هاست ولی هرچه بیشتر تکرار می‌شود و عمیق‌تر در دل‌ها فرو می‌رود، جذابیت و اهمیت بیشتری کسب می‌نماید.

انقلاب ایران بدون شک از مکتب اسلام روح گرفته است، و بنابراین ویژگی‌های خود را مدیون اسلام است. در مقابل دو اصل فوق که ذکرش رفت، اسلام به دو اصل دیگر تکیه می‌کند.

۱- اصل خداپرستی، که مبداء حیات و هدف انسان در زندگی فقط خدا است و بنابراین، اصالت در این مکتب، بر خدا قرار می‌گیرد، و مبارزه با نفس انسان و محدودیت لذت و تمتع شخص انسان تجویز می‌شود، غرور و خودخواهی مصلحت‌طلبی شخص مذموم و پست قلمداد می‌گردد، و انسان مادی که برای لذت و تمتع شخصی فعالیت می‌کند، به انسان لجنی و کثیف تشبیه می‌شود. در این مکتب فقط خدای یگانه پرستش می‌شود، که منشاء همه معیارها و خوبی‌هاست، و انسان فقط در برابر او تسلیم می‌شود، و از هر نوع شرک و کفر و طاغوتی آزاد می‌گردد، و آزادی حقیقی خود را از آنجا به دست می‌آورد. بندگی خدا بی‌نهایت و

کمال مطلق است، به هیچ وجه باعث اسارت نمی شود، زیرا پرستش بی نهایت و کمال مطلق، انسان را به حرکت به سوی کمال رهبری می کند، و او را از همه قیدها و بندهای مادی حیات و همه طاغوت ها آزاد می گرداند. انسان از مرکزیت بیرون می رود، از تخت کبریاپی خود به زیر می آید و تسلیم حق می شود، و هنگامی اسنان ارزش پیدا می کند که در برابر حق متواضع می شود و خدا را سجده می کند و معیارهای خدایی را در همه وجود خود و همه اعمال و افعال خود پیاده می نماید، «خلیفه الله علی الارض» یا نماینده خدا بر زمین می گردد. تنها در این صورت است که مشکل خودخواهی و خودبینی و خودپرستی و غرور و مشکلات ناشی از آن حل می شود، و انسان با خود و با انسان های دیگر به صلح و صفا می رسد، و جنگ ها و خونریزی ها و ستم گیری ها و استثمار انسان از انسان از میان می رود. فقط در این صورت است که انسان بر نفس خود مسلط می شود، و از لجنزار هوی و هوس های مادی آزاد می گردد، و از بشری لجنی به انسانی خدایی تحول پیدا می کند.

اسلام به جای تنازع و بقاء و ناقض بین موجودات و انسان ها، که در مکتب های مادی رایج است، به اصل تعاون اعتقاد دارد، که از توحید انسان ها و موجودات سرچشمه گرفته است. در اسلام مبارزه فقط باید در راه حق علیه باطل باشد، حق و باطلی که براساس معیارهای خدایی معین شده است، و کسی حق ندارد به خاطر نفع شخصی و مصلح طلبی، علیه دیگران دست به مبارزه بزند، و حق ضعیفی را ضایع کند، و اصولاً آنچه مردم را از هجوم به دیگران مانع می شود و حدود خدایی است، نه قدرت دفاعی آنها. در

اسلام بر همکاری و تعاون و ایثار برای دیگران تأکید شده است، تا محیطی از صفا و محبت و تعاون، مدار زندگی انسان‌ها باشد.

اسلام بر پایه ایمان به وحدانیت خدا که سبب توحید انسان‌هاست، و تقویت معنویت و نفی خودخواهی و منیت و انسانیت، و تأکید بر تعاون و ایثار، قادر می‌شود که آرزوهای بر خاک شده دو سیستم موجود عصر را تحقق بخشد، و این فقط در سایه معنویت اسلام قابل تصور است. دیدیم که سیستم غربی، خواستار آزادی و دموکراسی بوده، لذا به آزادی خود تکیه می‌کرد و رقابت آزاد را توسعه می‌داد، که در نتیجه اختلاف استعدادها، کسانی قدرت مالی بیشتری به دست می‌آورند که به استثمار دیگران می‌پردازند، و لذا غنی‌تر می‌شوند، که در نتیجه، ظلم و زور و پول وارد می‌شود و عدالت اجتماعی را از بین می‌برد. در سیستم شرقی برای آن که عدالت اجتماعی را تأمین کنند آزادی افراد را فدا می‌کنند، مالکیت را سلب کرده، امکان استثمار را از افراد می‌گیرند. همچنان که اشاره شد این دو سیستم در دو قطب متضاد قرا گرفته‌اند، و هیچ کدام به هدف خود نرسیده‌اند و نخواهند رسید، ولی اسلام قادر است که در سایه فلسفه توحیدی خود، هم آزادی واقعی را برای انسان‌ها بوجود آورد، و هم عدالت اجتماعی را به بهترین وجهی تأمین نماید، و این تلفیق دو سیستم متضاد، از معجزات اسلام است.

پیروزی و شکست انقلاب اسلامی ایران، پیروزی و یا شکست ایده آل بشری، برای تحقق یک نظام کامل اجتماعی است، که آزادی واقعی انسان را همراه با عدالت اجتماعی، در سایه معنویت تضمین می‌کند، اثرات

این پیروزی و یا شکست را از نظرات مختلف به ترتیب مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

الف - تأثیر بر اسلام و مسلمانان

اسلام پس از وفات نبی اکرم^(ص) منحرف شد. افراد فرصت‌طلبی که دیروز علیه اسلام می‌جنگیدند، به صفوف مسلمین رخنه کردند و اسلام، آرام آرام از خط صحیح آن فاصله بیشتری گرفت، خلفای اموی و عباسی به نام اسلام، سلطنتی نظیر امپراتوری قدیم ایران و روم تشکیل دادند، و بخصوص با قویمت عرب تکیه کردند و علم و تقوا را، که پایه برتری در اسلام بود زیر پا گذاشتند و ملیت‌های دیگر سر به اعتراض برداشتند، اختلافات شروع شد و قدرت مسلمین از بین رفت، و کم‌کم زیر سلطه مهاجمین و قدرتمندان بیگانه قرار گرفتند و شخصیت و هویت خود را از دست دادند و آن قدر ضعیف شدند که تحت تسلط استعمارگران غربی قرار گرفتند، در دوران ماشینیسم، فرهنگ اسلامی خود را نیز از دست دادند و برده و اسیر استعمارگران شدند، مکتب‌های انحرافی غربی و شرقی در میان کشورهای مسلمان توسعه یافت، مفاسد غربی در همه شئون زندگی آنها رخنه کرد، و حتی پس از استقلال ظاهری در بعضی از کشورها، خطوطی نامرئی همچنان دست و پای آنها را بسته بود و استعماری نو از راه اقتصادی و فرهنگی همه را ذلیل و خوار کرده بود. مردمی که فرهنگ خود را، که با رگ و پوست آنها در طول تاریخ عجین شده است از دست بدهند، مانند یک درخت بدون ریشه‌ای خواهند بود که در مقابل باد حوادث سقوط می‌کنند و از بین می‌روند. سیاست استعماری برای استعمار یک ملت همیشه فرهنگ آنها را از

بین می‌برد، شخصیت و هویت تاریخی و اجتماعی آنها را نابود می‌کند تا بتوانند سلطه فکری و فرهنگی خود را جانشین کند. این داستان شومی است که در چند قرن اخیر، در همه کشورهای منطقه شاهد آن بوده‌ایم، و هنوز هم اکثریت آنها جیره‌خوار زائده‌های فکری و مفاسد اجتماعی غرب هستند، و هنوز نتوانسته‌اند شخصیت و هویت فرهنگی و تاریخی خود را کسب کنند.

انقلاب اسلامی ایران، پس از ضعف و انحراف، تکانی سخت به دنیای اسلام داد، و نشان داد که اسلام قوی‌ترین حربه‌ای است که مسلمانان می‌توانند به کمک آن آزادی و نجات خود را در این دوران پرآشوب تأمین کنند. مسلمانانی که از مسلمانی خود عقده داشتند و در اکثر مواقع شرم می‌کردند اسلام خود را ظاهر کنند، در وسط خیابان‌های شهرهای بزرگ اروپا و امریکا، در وسط روز، در برابر دوربین‌ها و چشم‌های خارجی‌ها، به نماز جماعت می‌ایستند و به اسلام خود افتخار می‌کنند.

نهضت‌های اسلامی در همه کشورها، حتی در کشورهای غربی و شرقی اوج می‌گیرد، و محرومین و مستضعفین دنیا برای نجات واقعی خود از سلطه قدرتمندان، دست به دامان اسلام می‌شوند. قیام‌های متعددی از طرف مسلمانان علیه جباران و ستم‌گران به وقوع می‌پیوندند و حتی «فلسطینی»ها ظلم زده، در سرزمین‌های اشغال شده برای مبارزه با اسرائیل دست به دامان اسلام می‌زنند، و استعمارگران جهانی نیز به وحشت افتاده با تمام قوای خود برای درهم کوبیدن اسلام، و تهمت و افترای به آن دست به کار می‌شدند.

امروز اسلام، به عنوان قوی‌ترین وسیله دینامیک اجتماعی برای نجات انسان‌ها از استعمار و استثمار وارد میدان نبرد شده است، و شهرت و سیادت

تاریخی خود را باز می‌یابد و پس از ۱۴۰۰ سال دوباره زنده می‌شود، قدرت پیشرفت آن به مقدار زیادی وابسته به پیروزی انقلاب اسلامی ایران است.

ب- تأثیر بر منطقه خاورمیانه

بحرانی‌ترین منطقه مسلمانان، بدون شک خاورمیانه است، که از نظر تاریخی مهد ظهور اسلام و ادیان آسمانی دیگر بوده، و از نظر نظامی و سوق‌الجیشی اهمیت فراوان دارد، و بزرگترین منبع نفتی جهان نیز به شمار می‌رود. از قرن‌ها پیش نیز استعمارگران در این منطقه نفوذ کرده‌اند، و با ایجاد اختلاف بین مردم این منطقه بر آنها سلطه داشته‌اند، و هم‌اکنون نیز دو بلوک شرق و غرب این منطقه را بین خود تقسیم کرده، و کشورهای این منطقه نیز تسلیم سیاست‌های غربی و شرقی شده، اختلافات و درگیری‌های مستمر، مردم منطقه را خسته و ضعیف و ذلیل کرده است. اسرائیل جبار نیز از طرف استعمار در وسط این منطقه بوجود آمده، تا برنامه‌های شوم استعمارگران را پیاده کند، و از پیشرفت مردم منطقه و از وحدت آنها جلوگیری بعمل آورد و منطقه را همیشه زیر سلطه استعمار نگاهدارد، ما شاهد بازی‌های شوم استعمار در این منطقه هستیم، تاجایی که کسینجر، طراح معروف صهیونیسم و امپریالیسم نقشه جدایی و تجزیه دولت‌های منطقه را طراحی می‌کند، و لبنان زجر دیده، در آتش و خون می‌غلند و هنور هم، پس از سال‌ها جنگ داخلی، سرنوشت دردناک آن، در خطر نیستی و تجزیه قرار دارد. برای سوریه و عراق و ایران نیز طرح‌هایی برای تجزیه و تقسیم وجود دارد، و امپریالیسم همچنان مشغول فعالیت برای تضعیف دولت‌های این

منطقه است، تا هیچ‌کس در مقابل اسرائیل نتواند بایستد، و هیچ ملتی نتواند تصور آزادی و استقلال خود را از سلطه استعمار به مخیله خود راه دهد.

ما شاهدیم که ابرقدرت‌ها، تا چه اندازه مکتب‌های فکری و سیاسی مختلف در این منطقه خلق کرده‌اند، و با «ایسم» و «ایست»‌ها تا چه اندازه مردم را تجزیه نموده‌اند و به جان هم انداخته‌اند. در لبنان کوچک و ستم‌کشیده، بیش از ۷۲ حزب و سازمان سیاسی و نظامی وجود دارد، که اغلب آنها وابسته به قدرت‌های خارجی هستند و پول و اسلحه می‌گیرند تا همدیگر را نابود کنند. ما شاهدیم که استعمارگران می‌کوشند که اختلافات مذهبی را در لبنان و سوریه و عراق و ایران و کشورهای دیگر، تشدید کنند و به درگیری‌های خونین بکشانند.

ما شاهدیم که ملت‌ها را به جان هم انداخته‌اند، تا همدیگر را ضعیف کنند و لقمه مأکولی برای استعمار آماده بلع بشوند، ما شاهدیم که فکر قومی را در مقابل اسلام علم کردند، و آن جنان احساسات عربیت را تحریک کردند، که از آن الهه‌ای جدید ساختند و ملت‌ها را به جان هم انداختند و اختلافات را تشدید کردند.

انقلاب اسلامی ایران، با معیارهای جدید خود، تأثیر عظیمی بر منطقه گذاشت، نورامید در دل محرومین و مستضعفین تابانید، رژیم‌های دست‌نشانده و مرتجع منطقه را به لرزه درآنداخت، و مردم زجر دیده و استعمارزده را به صحنه مبارزه کشانید، و راه عملی پیروزی را در سایه اسلام راستین و بازگشت به فرهنگ اصیل اسلامی، به همه نشان داد، پیروزی انقلاب ایران بزرگترین پایگاه اسرائیل و امریکا در خاورمیانه به شمار می‌رفت. یکی از متفکرترین صهیونیست در امریکا گفته بود: «رژیم‌های

اسرائیل و شاه باهم رابطه ارگانیک دارند و سقوط شاه معادل سقوط اسرائیل است.» انقلاب ایران بزرگترین پایگاه امریکا را از دست او گرفت. و یک منبع مهم نفتی دنیا را از تار عنکبوت «کارتل»ها و «تراست»های امریکایی آزاد کرد، و امریکا را دشمن شماره یک محرومین و مستضعفین ایران معرفی نمود و علیه امریکا دست به مبارزه‌ای عمیق و اساسی زد، و همه مصالح امریکا را در منطقه در خطر نیستی قرار داد، و مبارزه با استعمارگران را یک رکن اساسی انقلاب اسلامی قرار داد.

پیروزی انقلاب اسلامی ایران، تعادل قوا را در منطقه بهم زد، و راه پیروزی مردم را علیه استعمار هموار کرد، به آنها قدرت و جرأت داد که با اتکاء به اسلام، علیه همه طاغوت‌ها بایستند و بجنگند و معیارهایی ارائه داد که راه صحیح مبارزه را به همه آموخت. در رابطه با کشورهای منطقه، معیارهای انقلاب اسلامی ایران منحصرأ از این قرارند:

۱- فلسفه «نه شرقی، نه غربی»

متأسفانه در عصر حاضر ملت‌ها برای نجات خود از سلطه‌های شیطانی موجود، بر حسب شرایط به یکی از ابرقدرت‌ها متوسل می‌شوند، تا بتوانند خود را در برابر دیگری حفظ کنند. ما شاهدیم که چه انقلاب‌های متعددی برای مبارزه با سلطه موجود، خود را در اختیار ابرقدرت دیگر قرار دادند، و به انتظار کمک آن دل‌بستند، ما شاهدیم که برای مبارزه با امریکا و اسرائیل، چه کشورها و انقلاب‌های متعددی به آغوش روسیه شوروی رفتند، و به کمک آنها امید بستند، تا فلسطین را آزاد کنند. درحالی که دو ابرقدرت در عین رقابت و مبارزه با هم، بر سر تسلط بر منطقه، و استعمار و استثمار

ملت‌ها، باهم توافق دارند، و روسیه اولین کشوری است که اسرائیل را به رسمیت شناخته، و همه ساله عده کثیری یهودی را به فلسطین می‌فرستند. برادران ما باید بدانند که روسیه حاضر است علیه امریکا به کشور، یا انقلابی اسلحه بدهد؛ به شرط آنکه همیشه محتاج روسیه بماند، و در قلمرو سیاسی روسیه حرکت کند؛ و هیچ‌گاه راضی نیست که ملتی آزاد گردد و استقلال خود را از هر دو ابرقدرت بازیابد.

ما مخالف استفاده از تناقضات ابرقدرت‌ها نیستیم، ولی معتقدیم تا وقتی که ما استقلال ذاتی و خودکفایی خود را تأمین نکنیم، بازبچه قدرت‌های خارجی و سیاست‌های شوم استعماری باقی خواهیم ماند. فکر دنباله روی و تکیه به غرب و شرق باید از میان برداشته شود، و مردم ما بر خلاقیت و ابتکارهای شخصی خود تکیه کنند، و در راه خودسازی علمی و تکنیکی کشور خویش بکوشند، و شخصیت و هویت فرهنگی خویش را بازیابند، و سرنوشت مردم خود را از واشنگتن و مسکو آزاد کنند.

۲- رفع اختلافات موجود در منطقه

باید بدانیم که استعمار همیشه اختلافات می‌اندازد تا سلطه خود را حفظ کند، و در حال حاضر، اختلافات مذهبی، قومی، حزبی و سیاسی در این منطقه، از هر نقطه دیگری از جهان بیشتر است، و طرح کیسینجر و استعمارگران دیگر نیز استفاده از همین اختلافات، و دامن زدن به آنهاست. برای مبارزه با دشمن باید به سوی وحدت رفت، و اسلام تنها راهی است که می‌تواند توحید نیروها را در این منطقه تأمین نماید. در این منطقه، مذهب‌های گوناگون، ملیت‌های متفاوت و اقوام مختلف زندگی می‌کنند، و

تکیه بر این عوامل بیشتر باعث تفرقه و تشتت می‌شود، فقط در سایه مکتب اسلام است که مذهب‌های گوناگون، تحت‌الشعاع قرار می‌گیرند، و ملیت‌های مختلف احساس هم‌رنگی و یگانگی با دیگران می‌کنند، زیرا اسلام با همه آنها یکسان و برادروار عمل می‌کند و هیچ یک را بر دیگری برتری نمی‌دهد و معیارهای عالی‌تری را مقیاس سنجش قرار می‌دهد، و اصولاً به همه احترام می‌گذارد، و حقوق همه را بطور یکسان و عادلانه محفوظ می‌دارد، بنابراین دلیلی برای دشمنی و حساسیت و تفرقه و اختلاف باقی نمی‌گذارد.

۳- پشتیبانی از محرومین و مستضعفین منطقه

مبارزه با ظلم و استعمار و استثمار و صهیونیسم، باید از طرف انقلاب اسلامی انجام پذیرد، همه محرومین و زجردیدگان را به هم مرتبط کند و به آنها امید بدهد، همه مردم را به صحنه مبارزه بکشانند. مبارزه با ظلم و فساد را وظیفه هر انسانی بدانند، و سکوت و بی‌طرفی را در برابر ظالم و استثمارگر خیانت به حساب آورد، و روح دینامیکی مبارزه و جهاد اسلامی را در مردم بدمد، و یک قدرت همه‌جانبه جهانی برای مبارزه با استعمار، و فعالیت در راه نجات و استقلال و آزادی ملت‌ها بوجود آورد. انقلاب اسلامی ایران بر حسب فطرت مکتبی خود این مبارزه علیه ظلم و دفاع از مستضعفین را وظیفه شرعی و انسانی خود می‌شمرد، و در این راه از هیچ نوع فداکاری مضایقه نمی‌کند؛ این نیروی دینامیک بزرگترین پشتوانه برای آزادی فلسطین به شمار می‌رود و اطمینان دارد که تا زنده است در این راه مقدس می‌جنگد و لحظه‌ای با فساد و ظلم و استعمارگر و متجاوز آشتی و

سازش نمی‌کند. امروز دوست و دشمن در دنیا می‌داند که انقلاب اسلامی ایران بر حسب دید فلسفی و بنیادی خود، دشمن مستکبرین و دوست و پشتیبان مستضعفین است، و به همین علت استعمارگران و نوکران آنها، با همه قدرت خود در پی کوبیدن انقلاب اسلامی ایران متفق شدند، و محرومین و مستضعفین دنیا نیز چشم امید پیروزی انقلاب اسلامی ایران دوخته‌اند و با همه وجود از آن دفاع می‌کنند. من خود در لبنان، در روزهای پیروزی انقلاب اسلامی ایران، شاهد هیجان‌ات و احساسات آتشین محرومین و مظلومین بودم، که دیوانه‌وار به خیابان‌ها می‌ریختند فریاد می‌زدند، و از شدت شوق لباس‌های خود را پاره می‌نمودند، و از انقلاب اسلامی ایران پشتیبانی می‌کردند. در جنوب لبنان پیرزنی را دیدم که شوهر و یگانه فرزندش به شهادت رسیده بودند و خانه‌اش زیر بمباران‌های اسرائیل ویران شده بود، و دیگر چیزی نداشت، بر خرابه‌های خانه خود نشسته بود، و دست نیاز به سوی پروردگار خود دراز کرده، پیروزی انقلاب اسلامی ایران و سلامت رهبر ارجمند آن را از خدا آرزو می‌نمود. برای این پیرزن دربه‌در، مصیبت‌زده خاک‌نشین، زندگی و آینده، شوهر و پسر و خانه و کشورش، همه تحت‌الشعاع انقلاب اسلامی ایران قرار گرفته‌اند و او می‌دانست که در برابر این دشمنان خونخوار جبار که از هر طرف او را احاطه کرده‌اند، فقط یک راه نجات وجود دارد و آن پیروزی انقلاب اسلامی ایران است، و همه امید خود را به انقلاب ایران دوخته است که راه مبارزه صحیح را علیه دشمن باز کند، و این انسان‌های مستضعف را برای همیشه نجات دهد. یکی از سفرای ایران نقل می‌کرد که در یک کشور افریقایی، مسلمانی یقه او را گرفته و با التماس به سفیر ایران می‌گفت: شما را به خدا اختلافات داخلی خود را فراموش

کنید، همه امید و آرزوی ما به انقلاب اسلامی ایران وابسته است، و اگر به حال خودتان دلتان نمی‌سوزد. لاقلاً دلتان به حال ما بدبخت‌ها می‌سوزد...

ج- تأثیر پیروزی انقلاب ایران بر دنیا

در سطح وسیع‌تری انقلاب اسلامی ایران بر همه جهان تأثیر گذاشته است، دو سیستم بزرگ موجود، در برابر پیروزی معجزه‌آسای انقلاب اسلامی ایران، به بهت و حیرت فرو رفته‌اند، شاه؛ طاغوتی مورد پشتیبانی بلادریغ دو ابرقدرت و حتی چین بود و از بزرگترین ارتش‌های مقتدر جهان استفاده می‌کرد ولی یکباره در بابر مردمی بدون سازمان و بدون اسلحه و بدون وابستگی به هیچ قدرت خارجی، متلاشی شد، و انقلابی عجیب و نوظهور به صحنه میدان آمد و هر دو ابرقدرت را از نظر فکری و فلسفی و انقلابی به مبارزه طلبید.

پیروزی انقلاب اسلامی ایران با هیچ‌کس از تئوری‌های دو سیستم شرق و غرب قابل توجیه نبود، و هیچ‌یک از دو ابرقدرت نمی‌توانستند بر انقلاب کنترل داشته باشند. تمام فعالیت‌ها و نقشه‌ها و طرح‌های آنها برای مقابله با انقلاب نقش بر آب شد. دو سیستم موجود این پدیده جدید را در تضاد مستقیم با موجودیت بنیادی خود می‌دانستند و لذا به مقابله برآمدند. ولی محرومین و مستضعفین دنیا تکان خوردند و به حرکت درآمدند، که با دست خالی هم می‌شود علیه ابرقدرت‌ها قیام مرد و پیروز شد. این فکر انقلابی جدید، با تکیه بر معیارهای اسلامی خود در دنیا گسترش پیدا کرده و خواهد کرد، و یک نظام جدید را در مقایسه با سیستم‌های موجود معرفی می‌کند، که بزرگترین تأثیر فکری و روحی و بنیادی را بر جامعه انسان‌ها

خواهد گذاشت. هم‌اکنون دنیای کنونی ما در مشکلات فراوانی دست و پا می‌زند، ظلم و زور و استثمار تشدید می‌شود، ناراحتی مردم و تشنج و عصیان اوج می‌گیرد، آرزوهای طلایی دو سیستم شرق و غرب در تحقق یک جامعه آزاد دموکراتیک و یک جامعه سوسیالیستی به یأس مبدل شده است، در کشورهای سرمایه‌داری شاهدیم که وضع زندگی هر روز وخیم‌تر می‌شود و تشنجات و عصیان‌ها شدت می‌یابد، مشروبات الکلی و مواد مخدره، در همه اجتماع و بخصوص در نیروهای نظامی شیوع پیدا می‌کند، یک احساس پوچی و بیهودگی بر اجتماع سایه می‌افکنند، یأس فلسفی، متفکران و اندیشمندان را فرا می‌گیرد، جوانان به زندگی عبث خود فکر می‌کنند و بیزار از زندگی به مخدرات و یا حرکتهای عکس‌العملی مانند «هیپسیم» و غیره پناه می‌برند و بدینوسیله با نظام سرمایه‌داری موجود مخفیانه مبارزه می‌کنند، انسان‌ها بی‌ارزش و بی‌مقدار می‌شوند، قتل و خشونت رواج پیدا می‌کند، و قبح جنایت و خیانت از بنی می‌رود. تا دیروز پول، الهه‌ای برای غریبان بود که با قدرت آن عطش زندگی خویش را سیراب می‌کردند، ولی امروز همان‌ها از پول و زندگی بیزار شده‌اند و نتوانسته‌اند گمشده خود را در این تجلیات مادی حیات پیدا کنند، روح و فطرت آنها تشنه حقیقتی است که در نظام سرمایه‌داری غرب، و در دامان الهه پول پیدا نمی‌شود. آنها که در کشورهای پیشرفته غربی مثل سوئد به اعلا درجه علم و تمدن و اقتصاد می‌رسند و احتیاجات مادی آنها کاملاً تأمین می‌شود، و دیگر دغدغه‌ای برای نان و مسکن و بهداشت باقی نمی‌ماند. آنگاه بیشتر از دیگران به پوچی و عبث بودن زندگی خود پی می‌برند و چه بسا که دست به انتحار می‌زنند. این انسان‌ها، از آن جا که

می‌بینند پیچ و مهره‌ای بی‌اراده در سیستم ماشینی بی‌روح موجود بیش نیستند و همه روزه عده‌ای از آنها زیر چرخ‌دنده‌های سنگین و بی‌رحم ماشین خرد می‌شوند و حیات و ممات آنها هیچ ارزشی در عالم ندارد به خود می‌لرزند و از درک واقعیت رنج می‌برند و علیه نظام موجود علم مخالفت بلند می‌کنند، و آنها که وجدانی و عقلی و اراده‌ای دارند برای رفع تشنگی روحی خود به دامان تصوف، یا هندوئیسم یا بودائیسم یا مکتب‌های افراطی نظیر «یوگا» پناه می‌برند. یا در عالم مخدرات و بی‌هوشی از رنج موجود می‌گریزند و یا خود را نابود می‌کنند و یا احتمالاً دیگران را به نابودی می‌کشانند. زندگی غربی در گردابی از مشکلات روانی و اجتماعی فرو رفته است و راهی برای نجات پیدا نمی‌کند و هر زمان می‌گذرد به سراشیب سقوط نزدیک‌تر می‌شود.

زندگی در سیستم شرق نیز با همان مشکلات غربی روبروست، گویانکه هنوز از نظر مادی اشباع نشده‌اند و هدف آنها برای ارضای احتیاجات مادی هنوز جذاب است، ولی پیدایش هیپسیسم در مسکو و در مجامع بزرگ صنعتی روسیه، نشان می‌دهد که آنها هم دنبال نظام مادی غرب به همان سراشیب سقوط اخلاقی و روانی و فلسفی دچار خواهند شد.

دینا ناراحت و نگران است و در یک سردرگمی فرو رفته، و از عاقبت تلخ خویش وحشت دارد. اسنان‌هایی که از رشد روحی و اخلاقی بی‌بهره‌اند؛ وی بزرگترین و خطرناک‌ترین بمب‌ها در دست آنهاست، که هر لحظه ممکن است خود را و همه انسان‌ها را به نابودی بکشانند.

ارزش انسان از بین رفته است، و می‌رود که زیر چرخ‌دنده‌های ماشین خرد شود، زیرا آنچه انسان غربی به آن متصل است، ماشین بهتر و سریع‌تر انجام می‌دهد. اگر ارزش انسان در قدرت جسمی او باشد، مسلماً

ماشین‌هایی با قدرت سرسام‌آور مشغول کارند که این انسان در مقابل آن صفر است، هواپیماهای سریع‌السیری که هزاران بار از انسان سریع‌تر است. اگر ارزش انسان به حافظه و کار دماغی اوست، کامپیوترها به مراتب قوی‌تر و سریع‌ترند، حتی کامپیوترهایی ساخته شده‌اند که فکر می‌کنند و طرح می‌دهند و شطرنج‌بازی می‌کنند و حتی کامپیوتر دیگری را طراحی می‌کنند و می‌سازند، پس ارزش انسان در کجاست؟ اگر ارزش در قدرت جسمی و هوش و حافظه و فکر و دماغ باشد، ماشین قوی‌تر و سریع‌تر و بهتر از انسان است، و این انسان باید رد پای ماشین قربانی شود، بخصوص طرح‌های جدیدی که کامپیوتر می‌تواند احساس کند و از عواطف حیوانی برخوردار گردد. بنابراین بشر به کجا می‌رود؟ آیا می‌رود که خود را برای همیشه نابود کند؟ و یا اسیر و برده ماشین، بی‌اراده و بی‌اختیار، به سوی سرنوشتی مبهم و مجهول به پیش برود؟ راستی امتیاز انسان بر ماشین چیست؟ آنچه انسان را، هر چه ضعیف باشد، بر ماشین، هر چه قوی باشد، مزیت می‌بخشد، کدام است؟ به نظر ما مزیت انسان در روح و قلب او نهفته است که در مکتب‌های مادی جایی ندارد!

آیا وقت آن نرسیده است که بشر با یک تکان شدید و یک تغییر ناگهانی، خود را از منجلا بفساد و بدبختی و سقوط در مادی‌گری نجات دهد؟ و غل و زنجیر اسارات ماشین را از دست و پای خود بشکند؟ و حقیقت انسانی خود را بازیابد؟

آیا وقت آن نرسیده است که تولدی جدید در عالم انسانیت رخ دهد؟ و انسانی نو قدم به عرصه حیات بگذارد؟ و علم و صنعت و

تکنولوژی را به عنوان یک وسیله در اختیار انسان قرار دهد، نه آنکه انسانیت را در معبد ماشین قربانی کند.

براستی وقت چنین تحولی فرار رسیده است و عالم در انتظار تولد دیگری است. علم و تکنولوژی به حد رشد و تکامل خود رسیده است و قدرتی بی نظیر در اختیار انسان قرار داده و این اسنان بر طبیعت مسلط شده و قوانین طبیعی را در خدمت خود درآورده است، ولی روح تشنه این انسان، هوای پرواز دارد و همه موجودات عالم ماده نمی‌تواند عطش این روح را سیراب کند. انسان به دنبال گمشده خود در تلاش مستمر و اضطراب دایم بسر می‌برد و از عدم اطمینان و امنیت روحی و درونی رنج می‌برد و راه نجات می‌جوید.

انقلاب اسلامی ایران چنین نویدی به انسان‌های عالم می‌دهد، معادلات مادی حیات را به هم می‌ریزد، پول و زور و ماشین و تجلیات مادی حیات و زندگی اشرافی و مصرفی و حتی مصنوعات علم و تکنولوژی را زیر پای برهنگان انقلابی لگدکوب می‌کند. درهای دنیای جدید را به سوی انسان‌ها باز می‌کند، ابعاد روحی انسان را به اعلا درجه نشان می‌دهد، هدف راستین زندگی را که تکامل به سوی خداست به همه معرفی می‌کند، غرور و خودخواهی و هوای نفس و مصلحت‌طلبی بشر را نشان می‌دهد، دست بشر را می‌گیرد و او را از لجنزار مادی عالم به سوی آسمان‌ها پرواز می‌دهد و به سوی کمال و معراج رهبری می‌کند، اگر انقلاب اسلامی ایران پیروز شد، جهشی در راه تکامل انسان‌ها صورت می‌گیرد، و تولد انسان جدید را در عالم تسهیل می‌کند و دنیا را برای استقرار عدالت و آزادی در یک نظام توحیدی آماده می‌نماید.

انقلاب اسلامی ایران در راه تحقق ظهور حضرت مهدی (عج)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الصَّلَاةُ وَاللَّامُ عَلَى سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، أَبِي الْقَاسِمِ، مُحَمَّدٍ،
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بیست و دوم بهمن ۱۳۵۷ بدون شک در تاریخ بشری روز بزرگی است. روز پیروزی مستضعفین که با نیروی ایمان و شهادت بر طاغوت زمان شوریدند و او را از اریکه قدرت به سقوط کشانیدند، روز سپری شدن دوران حکومت و دخالت ابرقدرت‌ها در این سرزمین. بنابراین ابرقدرت‌ها و عمال داخلی آنها با همه قدرت و نیروی خویش درصددند که این انقلاب باشکوه را به سقوط بکشانند، شما شاهد هستید که از داخل و خارج کشور، همه روزه در نقاط مختلف آتش‌افروزی می‌کنند و توطئه‌ها بوجود می‌آورند که دست دولت را ببندند و از هر عمل بنیادی و اساسی جلوگیری کنند، و

بلاخره با ایجاد نارضایتی در مردم، یک کودتای نظامی را همچنان که در زمان دکتر مصدق به وقوع پیوست، در زمان ما نیز بوجود بیاورند و دیکتاتوری یا طاوخت دیگری را دوباره بر مسند حکومت بنشانند. ما در چنین دورانی زندگی می‌کنیم و با چنین مشکلاتی روبرو هستیم.

اصولاً انقلاب سه چهره دارد. چهره اول؛ تغییر سلطه سیاسی و نظامی مملکت است، چهره دوم؛ تغییر سیستم و نظام کشور و چهره سوم انقلاب؛ تغییر و تحول قلبی و روحی در انسان‌هاست.

در انقلاب ما قسمت اول تمام شده است. یعنی تغییر سلطه سیاسی و حکومتی. همچنان که می‌دانید طاوخت به زیر کشیده شد، نظام او واژگون گردید و نظامی جدید براساس جمهوری اسلامی ایران بوجود آمد. این قسمت از انقلاب شاید در هر انقلاب دیگری نیز به چشم می‌خورد و ملموس و مادی است. یعنی شما دشمن را در برابر دیدگان خود می‌بینید، یک نیروی نظامی از این طاوخت حمایت می‌کند، و بنابراین تمام نیروهای انقلابی متوجه این طاوخت می‌شوند تا بالاخره طاوخت را سرنگون نمایند. فرض کنید در انقلاب الجزایر، سلطه حکومتی و سیاسی آن روز، دولت فراسنه بود که الجزایر را مستعمره خود نموده بود. انقلابیون آنقدر مبارزه کردند تا این سلطه سیاسی و حکومتی فرانسه را از الجزایر بیرون راندند. یعنی در هر انقلابی اولین مرحله آن تغییر سلطه‌ای است که این سلطه به صورت سیاسی، نظامی و اقتصادی بروز می‌کند. در کشور ما نیز این قسمت از انقلاب، با پیروزی به پایان رسیده است.

اما قسمت دوم از انقلاب، تغییر نظام و سیستم آن مملکت است و کشور ما در حال حاضر دست‌اندرکار این تغییر و تحول در مرحله نظام و

سیستم است. چند نمونه را برای شما ذکر می‌کنم. هنگامی که صحبت از نظام و سیستم حکومتی می‌کنیم، قبل از هر چیز، قانون اساسی در نظر دوستان آشکار می‌گردد. شما شاهد بوده‌اید که مجلس خبرگان ماه‌ها نشست تا بالاخره قانون اساسی قدیم را زیر و رو کرد و یک قانون اساسی جدید براساس ایدئولوژی اسلامی و براساس انقلاب پایه‌ریزی نمود. این اولین مرحله است و تمام تغییرات و تحولاتی که در سیاست و اقتصاد و ادارات بوجود می‌آید جزء نظام و سیستم به حساب می‌آید. به عنوان نمونه به مسئله زمین اشاره می‌کنم. در روزگار گذشته قوانینی درباره زمین در همه‌جای کشور وجود داشته است و شما شاهدید که در دوره انقلاب تغییر و تحولات زیادی درباره مالکیت زمین بوقوع پیوسته است که این تغییرات و تحولات هنگامی که به تصویب مجلس برسد جنبه قانونی به خود می‌گیرد و روابط و ضوابط جدیدی از نظر مالکیت زمین بوجود می‌آورد. بنابراین رابطه اقتصادی، جزء نظام و سیستم حکومتی است که با پیروزی انقلاب، این روابط در حال تغییر و تحول است. مالکیت صنعتی را در نظر بگیرید، می‌بینید روابط و ضوابط جدیدی برای کارخانه‌ها، برای سرمایه‌دارها و برای کارگران بوجود آمده یا در حال بوجود آمدن است. بنابراین مشاهده می‌کنیم که این روابط و ضوابط به طور کلی یک نظام حکومتی را می‌سازند و هنگامی که انقلابی در یک کشور صورت می‌گیرد، باید تمام این روابط تغییر پیدا کند و خود را با انقلاب و با ایدئولوژی راستین اسلام هماهنگ نماید.

هم‌اکنون شاهد بوده‌اید و شاهد هستید که امام امت ما از ادارات ناراضی است، و مقدار زیادی از هرج و مرج‌ها و ناراحتی‌های زیاد مردم نیز به همین ادارات مربوط می‌شود. علت اساسی از آنجا سرچشمه می‌گیرد که

روابط و ضوابط ادارات همان روابط گذشته است، تغییری نکرده است. همان روابطی که در دوران طاغوت در ادارات این کشور جاری بوده است همچنان به قوت خود باقی است. ممکن است وزیر و احیاناً معاونین او افرادی پاک و مؤمن و مسلمان و فداکار باشند، ولی نظام موجود در ادارات به هیچ وجه با انقلاب اسلامی ما هماهنگی ندارد. بنابراین با وجود یک وزیر خوب و معاونین مؤمن نمی توان مشکلات اداری را حل کرد، و همچنان که گفتیم مشکلات و ناراحتی ها و نگرانی هایی که مردم ما هم اکنون با آن روبرو هستند، نتیجه نظام است نه نتیجه وزیر و معاونین او. یعنی یک وزیر خوب و معاون مؤمن قادر نیستند که در یک نظام فاسد و طاغوتی عمل مثبتی انجام دهد، بنابراین، نظام باید تغییر کند. پس چهره دوم انقلاب تغییر نظام است؛ تغییر روابط و ضوابط است.

همچنان که قانون اساسی تغییر پیدا می کند، همه روابط و ضوابط در همه ادارات نیز باید تغییر پیدا کند. از آنجا که یکی از دوستان ما در این باره سؤال کرده بود و بخصوص بر روی ارتش تکیه داشت، برای او می خواهم این نکته را تأکید کنم که نظام ارتش، همان نظام طاغوتی گذشته است. بیش از ۱۲ هزار نفر از ارتش تصفیه شده اند، خارج رفته اند، آنها که پرونده داشته اند و مجرم بوده اند، یا کسانی که ضدانقلاب به حساب می آمدند توسط دوستان ما، توسط انجمن های اسلامی و دیگران شناسایی شده و کنار گذاشته شده اند ولی این کافی نیست. بازنشسته کردن و یا اخراج کردن دوازده هزار نفر، مشکلاتش را حل نمی کند. باید نظام را نیز عوض کرد و این چهره دوم انقلاب است و هم اکنون فشار امام امت ما و دوستان و هم فکرا ما، بخصوص در ارتش تغییر نظام ارتش است. نظامی که در آن

نظام، زیربنای فکری و فلسفی اسلامی ما پیاده شود، و ضدانقلاب و طاغوتی نتواند در این جو جدید تنفس کند. نظامی باشد که یک آدم ناباب را از داخل ارتش بیرون بیاندازند. ما دست‌اندرکار یک چنین تغییر و تحول بنیادی در داخل ارتش هستیم، و این کار خستی است. تغییر نظام در ادارات و در ارتش و بطورکلی در همه شئون مملکتی امر ساده‌ای نیست. نامرئی است، شما قواین را نمی‌بینید، روابط و ضوابط مثل یک دشمن مشهود در مقابل شما قرار نگرفته است که بتوانید آن را با ضرب گلوله از پای درآورید. بطرز سری، مثل تار عنکبوت، در همه ارکان مملکت، اینجا و آنجا باعث کنندی و رکود کارها می‌شود، و اکثر اشخاص نمی‌داند که مشکل کجاست. اما چهره دوم انقلاب اقتضا می‌کند که این تغییر کیفی نیز بوجود آید.

چهره سوم انقلاب که به مراتب از دو قسمت اول و دوم سخت‌تر و مهم‌تر است، تغییر و تحولی است که باید در قلب انسان‌ها و در روح انسان‌ها بوجود بیاید. هنگامی که ما سخن از انقلاب می‌گوئیم؛ یعنی تغییر و تحول؛ تغییر یک نظام به یک نظام دیگر؛ واژگون کردن طاغوت و بوجود آوردن حکومت عدل و قسط اسلامی. بنابراین تغییر و تحول، همه آن مادی نیست، قسمت مهم آن روحی و معنوی است. آن انقلابی پیروز می‌شود که این تغییر و تحول روحی و درونی را در انسان‌ها بوجود بیاورد. اگر عده‌ای فکر کنند که فقط با تغییر و تحول ظاهری، با پول زیادتر دادن به کارگران، با کشیدن راه و جاده در دهات و شهرستان‌ها، با زدن چاه‌های آب در اینجا و آنجا، با تغییر ظاهری ساختمان‌ها یا حتی تغییر ظاهری زن‌ها و غیره می‌توانند انقلاب را به پیروزی برسانند در اشتباهند. بزرگترین اصل اساسی انقلاب که همین چهره سوم است تغییر و تحول درونی در

انسان‌هاست. همچنان که می‌خواهیم طاغوت را به زیر بکشیم، همچنان که می‌خواهیم نظام و سیستم را تغییر و تحول دهیم، انسان‌ها نیز در درون خود، در درون قلب خود، و در درون روح خود باید تغییر و کشورهای زیادی در دنیا وجود دارد، مثل کشورهای اروپایی و امریکایی، که از نظر ظاهر به مراتب از ما پیشرفته‌ترند. خیابان‌های آنها نظیف‌تر است، تمیزتر است، امتیازات کارگران آنها زیادتر است، حقوق خوب می‌گیرند، امنیت دارند، اما آیا ما به حکومت آنها و به سیستم آنها راضی می‌شویم؟ به هیچ وجه من‌الوجه. اگر امتیازات مادی فقط مطرح بود که باید نظام آنها را هدف خویش قرار می‌دادیم. بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که فقط ظواهر و امتیازات مادی مدنظر نیست. تغییر و تحول روحی و معنوی انسان‌ها است که یک انقلاب را می‌سازد و به پیروزی می‌رساند و این بزرگترین و مهم‌ترین چهره انقلاب است و بزرگترین افتخار انقلاب اسلامی ما نیز در چهره سوم نهاده شده است که تغییر درونی و روحی در انسان‌های ماست.

شما در درون انقلاب شاهد بودید که در ملت شریف ایران بزرگترین تغییر و تحول درونی بوجود آمد که در هیچ کجای دنیا سابقه نداشت. شما انقلاب‌های دیگر را در نظر بگیرید و با انقلاب مقدس اسلامی ما مقایسه کنید. تغییر و تحولی که در ملت ما بوجود آمد در هیچ کجای دنیا سابقه نداشته است، هنگامی که می‌بینید میلیون‌ها انسان به خیابان‌ها می‌ریزند و به استقبال شهادت می‌روند، با آن همه اخلاص و پاکی و ایثار که در دنیا بی‌نظیر است. شما می‌دانید این افرادی که به خیابان‌ها می‌ریختند و سینه خود را سپر گلوله می‌کردند، عده‌ای از آنها کفن می‌پوشیدند، وصیت‌نامه می‌نوشتند و این چنین به استقبال شهادت می‌رفتند. این انسان‌ها از هیچ کس

جز خدا انتظاری نداشتند. شما می‌دانید که اینها وابسته به حزبی یا دسته‌ای یا گروهی نبودند. اینها منفعت حزبی نداشتند، منفعت طبقاتی نداشتند. یعنی فکر نمی‌کردند که یک مبارزات طبقاتی در گرفته، و طبقه‌ای می‌خواهد علیه طبقه دیگر بجنگد، تا به خاطر منافع و مصالح یک طبقه علیه طبقه دیگر وارد مبارزه شده باشند. ملت ما از این فکرها نمی‌کرد، فقط به یک چیز می‌اندیشید و آن مبارزه فی سبیل‌الله بود. از هیچ‌کس و از هیچ چیز انتظاری نداشتند. شما تصور کنید آن روزهایی را که میلیون‌ها نفر در خیابان‌ها سینه خود را سپریلا می‌کردند. در آن روز هیچ‌کس در منخبله خود تصور می‌کرد که حتی به پیروزی برسد؟ کوچکترین انتظاری از کسی داشته باشد؟ حتی از امام امت انتظاری داشته باشد؟ آنها مبارزه می‌کردند اما به خاطر خدا، فی سبیل‌الله، تا طاغوت را به زیر بکشند تا ظلم و فساد را ریشه‌کن کنند، تا رسالت اسلامی را جایگزین فساد و ظلم نمایند. هدف دیگری نداشتند. در آن روز به فکر پول زیادتر یا امتیازات زیادتر یا مسکن یا بهداشت نبودند. این افکار و این خواسته‌ها بعد از پیروزی انقلاب بوجود آمد. در آن روز رژیم طاغوت حاضر بود که به این کارگران و به این مردم هر نوع امتیازی بدهد و پول بیشتری به جیب آنها بریزد. اما ملت به پول راضی نبود، چیزی نمی‌خواست، فقط به خاطر خدای بزرگ به صحنه آمده بود و این چنین به استقبال شهادت می‌رفت.

در میدان شهدا در روز هفدهم شهریور، می‌دانید که بیش از دو هزار نفر به خاک شهادت درگلتیدند و به احتمال بسیار قوی، کسانی که اینان را هدف گلوله قرار دادند اسرائیلیان بودند. کسانی که داخل هلی‌کوپترها و نیروها آمدند و از بالا مردم را به رگبار گلوله بستند. زیرا ستون ارتشی که با

آنها روبرو شده بود حاضر نبود که بجنگد. هنگامی که افسری به سربازی فرمان می‌دهد که رگبار گلوله را بگشاید، سرباز امتناع می‌کند. فرمانده سرباز به او فرمان می‌دهد و هفت تیر خود را می‌کشد و می‌گوید که اگر بار سوم فرمان داد و او امتناع کرد او را هدف گلوله قرار می‌دهد. این سرباز نیز در پشت مسلسل، یکباره ۱۸۰ درجه می‌چرخد و فرمانده خود را با یک رگبار بر زمین می‌اندازد. فرمانده دیگری که در طرف دیگر قرار داشت سرباز را به ضرب گلوله شهید می‌کند. در عرض شاید یک دقیقه یا نیم دقیقه حدود ۲۹ نفر، ۳۰ نفر از سربازان و افسران به خاک و خون خود درمی‌غلتنند. خبر به طاغوت می‌رسد که در داخل ستون ارتش نبرد داخلی درگرفته و این چنین به جان هم افتاده‌اند. او فرمان می‌دهد که این ستون را به کناری ببرند و ستون دیگری جایگزین آن بشود، که این ستون به احتمال قوی توسط اسرائیلیان اداره می‌شد، و همچنان که عده‌ای از شواهد در آن روزگار بوده‌اند، کسانی با رنگ چهره و مویی که در ارتش ما کم‌نظیر است می‌جنگیده‌اند، و بی‌رحمانه مردم را به رگبار گلوله می‌بستند.

این سخنان را می‌گویم که بدانید ارتش نیز با مردم نمی‌خواست بجنگد. سربازان و عده کثیری از افسران و درجه‌داران، از بطن همین جامعه برخاسته‌اند و حاضر نبودند که برادران خود را بکشند و امتناع می‌کردند. اگر طاغوت می‌دانست که ارتش از او حمایت می‌کند به هیچ وجهی نمی‌گریخت. او احساس کرد که این ارتش به او وفادار نیست، این ارتش به ملت پیوسته است و حتی افسرانی را که به متابعت از طاغوت، فرمان تیراندازی می‌دهند این چنین به رگبار گلوله می‌بندند و از پا درمی‌آورند. اگر ارتش چهارصد هزار نفری می‌خواست با مردم بجنگد دریای خون به راه

می‌انداخت. شصت هزار، هفتاد هزار شهید، چیزی نیست. در طول مدت انقلاب شاید هفتاد هزار نفر به شهادت رسیده باشند که در بُعدی به این عظمت، و کشوری به این بزرگی، و ارتشی به این قدرت، بسیار ناچیز است. ارتش نمی‌خواست که بجنگد، ارتش به ملت پیوست.

در همین روز هفدهم شهریور، مردی را می‌بینید از جنوب شهر، دوان‌دوان به سوی میدان شهدا، با سرعت زیاد در حرکت است، و در بین راه از کسی می‌پرسد: میدان ژاله، میدان شهدا کجاست؟ یکی از او می‌پرسد: ای مرد چرا اینقدر مضطربی؟ چرا اینقدر عجله داری؟ و چرا می‌خواهی به میدان شهدا بروی؟ او می‌گوید: من به سوی شهادت می‌روم، من غسل کرده‌ام، وصیت‌نامه نوشته‌ام و می‌خواهم هرچه زودتر به افتخار شهادت نایل آیم، و این مرد حتی نگران بود شاید چند دقیقه تأخیر کند! یا راه را گم کند و به افتخار شهادت نایل نگردد! چنین مردمی بودند این شصت هزار، هفتاد هزار، که شهیدان این سرزمین را تشکیل دادند. اینها به خاطر امتیازات یا مصالح مادی یا طبقاتی خود به صحنه جنگ نیامدند. یک دنیا ایمان، یک دنیا خلوص، پاکی و تقوا در وجود آنها خروشید.

جوان دیگری در همان میدان شهدا به شهادت می‌رسد، و دوستان دانشجوی ما عکس او را گرفته بودند و در خارج نشان می‌دادند. این جوان برومند را نشان می‌دادند که در میدان شهدا هدف گلوله قرار می‌گیرد و بر خاک و خون می‌غلطد. آنگاه همه نیروی خود را متمرکز می‌کند و بر پای می‌ایستد تا نماز شهادت بجای آورد. هنگامی که خون از بدنش می‌ریزد و قدرت ندارد که بر پای بایستد، تمام قدرت خود را جمع کرده است تا خود را بر سر پا نگهدارد تا چند لحظه نماز شهادت را بجای آورد. هنگامی که

صلوات شهادت را به جای می‌آورد، رگبار گلوله دیگری بر او می‌وزد و او را بر خاک می‌اندازد و به شهادت می‌رسد، درحالی که بر لبانش نماز شهادت جاری بوده است. چنین جوانی، با چنین پاکی و اخلاص، در دنیا نظیر ندارد. شما نمی‌توانید نظیر او را در هیچ یک از انقلاب‌ها و هیچ کجای عالم پیدا کنید. اگر انقلاب ما به پیروزی رسید نتیجه همین تغییر و تحول نفسانی بود که در مردم ما بوجود آمد.

شما می‌دانید که در آن روزگار، هنگامی که بیمارستانی احتیاج به دارو داشت، احتیاج به غذا داشت، احتیاج به پتو و ملافه و چیزهای دیگر داشت به محض آنکه اعلام کوچکی می‌داد که فلان بیمارستان احتیاج به دارو دارد یکباره می‌دیدید که در عرض یک ساعت سیل جمعیت از سراسر شهر به سوی این بیمارستان سرازیر می‌شود و هر کسی هر چه دارد برای بیمارستان هدیه می‌برد. حتی کسانی بودند که فقط یک قرص آسپirin را برای بیمارستان به هدیه می‌بردند و پس از یک ساعت یکباره انبارهای بیمارستان پر می‌شد، و بیمارستان مجبور بود که اعلام دیگری صادر کند که، ای مردم بس است؛ از شما تشکر می‌کنیم، انبارهای ما پر شده است.

شما شاهد بوده‌اید که در همان روزهای تظاهرات بزرگ، مردمی که در کنار خیابان‌های طول مسیر خانه داشتند، درهای خانه‌های خود را باز می‌کردند، اگر غذایی داشتند، اگر آبی داشتند، در کنار در قرار می‌دادند که اگر رهگذری گرسنه باشد، یا تشنه باشد، یا اگر شب، بی‌کسی بخواهد بخوابد، از این امکانات بتواند استفاده کند، بدون آنکه اسم او را بدانند، بدون آنکه او را بشناسند. او می‌آمد از این امکانات استفاده می‌کرد و صبح زود به دنبال کار خود می‌رفت. اینها نتیجه اخلاص و ایثار است. اینها چیزهایی

است که در درون انسان‌ها تغییر و تحول بوجود می‌آورد. من جوانانی را می‌شناسم که در نیمه‌های شب، با نان و خرما، به محله‌های جنوب شهر سر می‌زدند و به فقرا می‌رسیدند. یا حتی بیشتر بگویم، شاهد بودید که تجار بازار و عمده‌فروش‌ها حتی، برنج را کیلویی یازده تومان می‌خریدند و کیلویی هفت تومان می‌فروختند. سعی می‌کردند که از این قیمت‌های اضافی بر خود فشاری بیاورند تا به ملت فشار کمتری وارد شود. شما شاهد بودید که در نیمه‌های شب، عده زیادی مناجات می‌کردند و با خدای خود راز و نیاز می‌نمودند، نماز شب می‌خواندند، اشک می‌ریختند و برای پیروزی انقلاب دست به دامان انبیاء و اولیاء می‌شدند.

اینها نمونه‌هایی است که در یکایک افراد امت ما به ظهور رسیده است، و همین تغییر و تحول نفسانی است که انقلاب ما را این چنین به پیروزی رسانیده است، والا همچنان که گفتم ارتش شکست نخورد، ارتش به ملت ملحق شد و اگر مردم ما می‌خواستند که به قدرت سلاح در مقابل ارتش بایستند و با ارتش بجنگند، میلیون‌ها می‌بایست کشته می‌دادند و سال‌ها به طول می‌انجامید. اما شما شاهدید که با این سرعت و با این عظمت، انقلاب به پیروزی می‌رسد. این، نتیجه تغییر و تحول درونی است که در انسان‌های ما بوجود آمده است و این، بزرگترین نکته‌ای است که انقلاب ما به آن افتخار می‌کند، و این بزرگترین علتی است که انقلاب ما را به پیروزی خواهد رسانید، و این بزرگترین اثری است که ابرقدرت‌ها را در مقابل انقلاب ما به زانو خواهد کشانید، و شما مطمئن باشید تا آن روز که این تغییر و تحول نفسانی در ملت ما وجود دارد، انقلاب ما در مقابل هیچ توطئه‌ای و هیچ ابرقدرتی شکست نخواهد خورد.

انقلاب مقدس ما بر اثر همین خاصیت بزرگی که برای شما بیان کردم، از تمام انقلاب‌های کشورهای دیگر ممتاز است، برتر است. یکی از امتیازات بزرگش که برای شما ذکر کردم همان بود که این انقلاب، بدون قدرت سلاح، فقط به قدرت ایمان، به قدرت ایثار، به قدرت شهادت پیروز شد، و اگر می‌خواست که با ارتش بجنگد ارتش نیز بالاجبار برای محافظت از جان خود مجبور بود که با ملت بجنگد و در نتیجه میلیون‌ها نفر کشته می‌شدند. مثل انقلاب الجزایر که جمعیتش نه میلیون بود، و از نه میلیون جمعیت الجزایر یک میلیون و نیم به شهادت رسیده‌اند تا انقلاب آنها پیروز شد. انقلاب‌های دیگر دنیا را که در نظر بگیریم از این بیشتر است. درحالی که سی و پنج میلیون جمعیت این کشور در مقابل بزرگترین ابرقدرت‌ها، فقط بین شصت تا هفتاد هزار شهید می‌دهند. علت بزرگ و اساسی، آن بود که در انقلاب مقدس ما قدرت روح و قدرت ایمان سیطره داشت، و این قدرت روح و ایمان بود که ارتش را و قلوب سربازان را تحت تسخیر درمی‌آورد، و هنگامی که سربازی قلبش تسخیر می‌شد، اسلحه‌اش نیز در اختیار ملت قرار می‌گرفت. بنابراین شما دو راه دارید؛ یکی اینکه با راه فیزیکی و مادی، با قدرت سلاح و آتش با ارتش یا با سرباز بجنگید، و راه دوم؛ اینکه با قدرت روح و قلب، روح سرباز را مسخر کنید. آنگاه سرباز با همه وجود خود، با همه قدرت آتش خود و اسلحه خود، در اختیار شما قرار می‌گیرد. انقلاب ما از نوع دوم بود و به این سبب به پیروزی رسید.

در یک نمونه و مثالی که گاه‌گاهی برای دوستانم ذکر می‌کنم، در تبریز اتفاق افتاده است که، صفوف تظاهرکنندگان به پیش می‌رفته‌اند و دوازده تانک ارتشی با تعدادی از لشکریان جلوی تظاهرات را سد می‌کنند و

رگبار گلوله را می‌گشایند و دو نفر از جوانانی را که در جلوی صفوف حرکت می‌کرده‌اند به خاک شهادت می‌اندازند. یک عالم دینی که در جلوی صفوف حرکت می‌کرد، عمامه خود را از سر برمی‌دارد و سینه خود را چاک می‌زند و به همان سربازانی که بر روی تانک نشسته بودند و رگبار گلوله را گشوده بودند، به همان‌ها ندا سر می‌دهد که: ای سربازان! اگر می‌خواهید این جوانان را به خاک و خون بکشانید، از شما خواستارم که اول سینه مرا بشکافید، بعد سینه جوانان را، و این پیرمرد روحانی این سخنان را آن چنان با سوز، از ته قلب ادا می‌کند که سربازانی که بر روی تانک نشسته بودند و دو جوان را به شهادت رسانده بودند منقلب می‌شوند و از روی تانک‌ها پائین می‌آیند و لباس‌های خود را می‌کنند و وارد صفوف جمعیت محو می‌شوند و در عرض پنج دقیقه دوازده تانک به تصرف ملت درمی‌آید. با دو شهید، دوازده تانک به تصرف درمی‌آید که با هیچ قانون نظامی و تعادل قوا نمی‌توانید حساب کنید دوازده تانک و یک ستون ارتشی فقط با دو شهید به تصرف شما درآید، جز اینکه قدرت ایمان و ایثار قلب سربازان را درک کرد، روح آنها را تسخیر نمود و آنها خود به ملت پیوستند، و بنابراین دوازده تانک و نیروی آنها در عرض پنج دقیقه به جانب ملت آمد. اگر کسانی سربازان را هدف گلوله قرار می‌دادند، سرباز مجبور بود برای دفاع از نفس خود رگبار گلوله را بگشاید و هزاران نفر مسلماً به خاک می‌افتادند و اگر می‌خواستند بر دوازده تانک مسلط شوند، مسلماً می‌بایست اسلحه سنگن‌تر و قوی‌تر از اسلحه تانک‌ها می‌داشتند با افراد مجرب‌تر، تعلیم دیده‌تر تا بتوانند یک ستون ارتشی را شکست بدهند و دوازده تانک را به تصرف

درآیورند. بنابراین قدرت روح و قلب بر سربازان تأثیر می‌کند و آنها را در اختیار ملت درمی‌آورد و این چنین پیروزی‌ها منحصیب ملت ایران می‌شود. بنابراین نتیجه می‌گیریم که بزرگترین امتیازی که انقلاب شکوهمند اسلامی ایران داشته است تغییر و تحول نفسانی، در ملت ما بوده است. این تغییر و تحول نفسانی، بزرگترین ضربات را به ابرقدرت‌ها نیز وارد کرده است، زیرا آنها با همه چیز آشنایی داشتند، جز با این عامل جدید که چگونه ممکن است کسانی وارد نبرد شوند و سربازانی را به جانب خود بکشانند بدون آنکه تیراندازی کنند؟ چگونه ممکن است که روح آنها را، قلب آنها را، تسخیر کنند؟ هنگامی که شما روح را، و قلب را تسخیر کردید، دیگر اسلحه چه فایده دارد؟ و این معجزه‌ای بود که در انقلاب ما به ظهور پیوست.

بنابراین ارزش و تحول، همان چهره سوم انقلاب است که تغییر و تحول نفسانی در انسانهاست. ما آمده‌ایم تا به قدرت این انقلاب مقدس، این تغییر و تحول نفسی را در انسان‌ها به حد کمال برسانیم، آن را تسریع کنیم. این انقلاب مقدس ما، جهشی بزرگ در این سیر تکاملی انسان‌ها به سوی مدینه فاضله به شمار می‌رود، و امام زمان^(عج) به انتظار لحظه‌ای است که این تحولات درونی، این تغییر و تحولی که باید در قلب انسان‌ها بوجود بیاید، به حدکمال خود برسد تا او بتواند ظهور کند. امام زمان منتظر ظهور است. او به هیچ وجه از غیبت خود لذت نمی‌برد. او آسوده نخواهید است. او نگران است. او ناراحت است. او خونریزی‌ها و جنایت‌ها و خیانت‌ها و ظلم و ستم‌ها و ناراحتی‌هایی که بر مردم و محرومین و مستضعفین عالم می‌گذرد، او همه را مشاهده می‌کند و رنج می‌برد و شکنجه می‌بیند. او می‌خواهد که

هرچه زودتر ظهور کند و ریشه ظلم و فساد را از این عالم براندازد و عدل و داد را به جای آن برقرار کند. اما انسان‌های ما به آن درجه تکاملی نرسیده‌اند که وجود او را هضم کنند، بتوانند عدل و داد او را تحمل کنند، بتوانند نظام مقدس اسلامی او را بپذیرند و ما وظیفه داریم که در روزگار خود، این تغییر و تحول نفسی را تسریع کنیم، تا در سایه این تسریع در تغییر و تحول نفسانی، هرچه زودتر اجتماع ما و اجتماع‌های دیگر، به آن درجه از رشد و آگاهی و تکامل برسد که اما حجت^(عج) با تکیه بر این انسان‌ها و این اجتماعات ظهور بفرماید و بتواند برنامه نهایی خود را که عدل و قسط اسلامی است در دنیا پیاده کند، و مدینه فاضله‌ای را که هدف انسان‌ها از روز اول تاریخ بوده است به دست خود عملی سازد.

شما می‌دانید که این مدینه فاضله، که ظلم و ستم از آن ریشه‌کن شود، و عدل و داد بر آن حکومت کند خواسته همه ملت‌ها است، و از قرن‌ها پیش متفکرین عالم به انتظار چنین روزی، به آرزوی چنین مدینه فاضله‌ای ثانیه شماری می‌کنند. اما در مقابل تمام این تفکرات، تمام این سیستم‌ها، همه این امت‌ها، همه این متفکران، تنها کسی که می‌تواند چنین مدینه فاضله‌ای را پیاده کند امام زمان ماست، که تمام احادیث و دلایل گوناگون، آن را اثبات می‌کنند. ما مطمئنیم که این ما هستیم که او را نمی‌بینیم، این ما هستیم که قلب ما و روح ما، از گناهان پوشیده شده است و بنابراین قادر نیستیم که وجود مبارکش را درک کنیم. او از ما غیبت نکرده است، ما هستیم که از او غیبت کرده‌ایم.

به قول حافظ: حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم - خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم. غبار تن حجاب چهره‌ای برای ما بوجود آورده است،

این پرده ضخیم را باید از قلب خود و روح خود جدا کنیم، تا بتوانیم وجودش را که مثل خورشیدی می درخشد لمس کنیم. او مثل خورشید تابان است و وجودش در همه جا و همه زوایای عالم متشعشع است. اما کسانی هستند که کورند، چشم ندارند. یا کسان دیگری هستند که چشم دارند، ولی چشمان خود را بسته‌اند. بنابراین قادر نیستند که نور وجودش را ببینند. این عالم محال است که از نور وجود او در خلاء بسر می‌برد. اگر خلایی بوجود آید، بنیاد این عالم مضمحل می‌گردد، متلاشی می‌شود، ذرات وجود، کوه‌ها پاره‌پاره می‌شوند مثل پشم زده شده در آسمان‌ها پراکنده می‌گردند. این قانون خلقت است و باید وجود داشته باشد و او وجود دارد و مثل خورشید تابان می‌درخشد اما به مصداق آیه قرآن: *خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً*، یک غشاوه یک پرده ضخیم، بر قلب‌ها و بر دیده‌ها و بر گوش‌ها زده شده است. به این سبب است که این انسان‌ها نمی‌توانند این خورشید تابان را، این وجود مبارک را، درک کنند. ولی او در میان ما وجود دارد همچنان که قانون جاذبه وجود دارد، اگر هوا وجود نمی‌داشت همه می‌مردند، اگر قانون جاذبه وجود نمی‌داشت این ساختمان‌ها و این کوه‌ها متلاشی می‌شدند، و همه این انسان‌ها در فضا پراکنده می‌گشتند، وجود او نیز مانند همین هوا و مانند همین قانون جاذبه، در همه جا و برای همیشه وجود دارد. اما این پرده ضخیم بر قلب‌های ما، و بر دیده‌های ما مانع از این است که وجود او را درک کنیم. ولی باید بدانیم که وجود دارد، حضور دارد و در میان ما زندگی می‌کند، و از این همه ظلم و ستمی که می‌گذرد و این همه خون‌های بناحق که ریخته می‌شود رنج می‌برد، شکنجه می‌بیند و آماده فرصت است که هرچه زودتر ظهور کند و این طاغوتیان را به زیر بکشاند،

ابرقدرت‌ها را نابود کند، محرومین را، و مستضعفین را، بر مستکبرین عالم قدرت ببخشد. اما این ما هستیم که باید خود را به آن درجه از رشد و تکامل برسانیم که وجود شریفش را هضم کنیم و او را بپذیریم.

امام زمان نمی‌خواهد هنگامی ظهور کند که مجبور شود همه انسان‌ها را از دم تیغ بگذرانند. او هنگامی ظهور می‌کند که مردم دنیا به آن درجه آگاهی، رشد و تکامل رسیده باشند که فساد اجتماعات و سیستم‌ها و حکومت‌ها و طاغوت‌ها را فهمیده باشند، درک کرده باشند و آماده شوند که نظام ملکوتی او را بپذیرند، تسلیم او شوند، با عدل و داد، خود را هماهنگ کنند.

شما تصور می‌کنید که اگر کسی امروز بخواهد در این سرزمین عدل و داد را اجرا کند اکثریت مردم ما از او راضی خواهند بود؟ کلاً و حاشا. علی^(ع) را در نظر آورید. آیا مردی بزرگتر از او می‌توان در تاریخ سراغ گرفت؟ کسی که توانست به عنوان مظهر اسلام، به نام رمز انسانیت و بزرگترین میوه این جهان وجود، تجلی کند و به مدت پنج سال حکومت عدل و داد خویش را به طور عینی و تحقیقی، برای عالمیان به اثبات برساند. اما دیدید که مردم روزگار او را درک نکردند. با او به مخالفت برخاستند. جنگ‌ها به راه انداختند. با او مبارزه‌ها کردند. مگر طلحه و زبیر از اصحاب بزرگ پیامبر نبودند؟ پرچمدار اسلام نبودند؟ اینان کسانی بودند که علی^(ع) را به زور بر منبر نشانند و با او بیعت کردند. اما به سرعت از دور علی^(ع) متلاشی شدند، زیرا دیدند که با عدل و داد او نمی‌توانند زندگی کنند. سخت است، ناگوار است.

شما شنیده‌اید که طلحه و زبیر در جلسه‌ای با علی^(ع) گرد می‌آیند و در آن جا شمعی در وسط خیمه روشن بود. هنگامی که طلحه و زبیر به مسائل شخصی و امتیازات فردی اشاره می‌کنند، علی^(ع) فوت می‌کند و شمع را خاموش می‌نماید. آنها اعتراض می‌کنند که: چرا شمع را خاموش کردی؟ ما با تو سخن داریم! علی^(ع) می‌گوید: تا آن جا که درباره‌ی امور مسلمین سخن می‌گفتید حق داشتید که از نور این شمع استفاده نمائید. اما هنگامی که به مسائل شخصی می‌پردازید اجازه ندارید که از روشنی این شمع کوچک استفاده کنید. این درسی بود که علی^(ع) می‌خواست به آنها بدهد. طلحه و زبیر انتظارها داشتند، می‌خواستند به حکومت برسند، می‌خواستند امتیازات بسیار برای خود کسب کنند، فکر می‌کردند که آنها وزرای دست چپ و دست راست علی^(ع) هستند و علی^(ع) می‌آید بیت‌المال مسلمین را به دست آنها می‌سپارد، و علی^(ع) می‌خواست به آنها بگوید و بفهماند که حتی از یک شمع نمی‌گذرد. چگونه حاضر است که بیت‌المال مسلمین را بدست آنها بسپارد؟ از فردای آن روز می‌بینید طلحه و زبیر به دور عایشه جمع می‌شوند و جنگ جمل را به راه می‌اندازند و چه جنایت‌ها و خیانت‌ها و خونریزی‌ها که بوجود می‌آید!

بیشتر بگویم، علی^(ع) مدت ۲۵ سال خانه‌نشین شد، مدت ۲۵ سال در کنج انزوا بسر برد، درحالی که بزرگترین رهبر اسلام، رمز انسانیت، و قرآن ناطق بود. کسی که می‌توانست این رسالت مقدس را بهتر از هر کس دیگری پیاده کند، ۲۵ سال در سکوت و انزوا بسر برد. چرا چنین کرد؟ آیا او احساس وظیفه نمی‌کرد که به میدان بیاید و این دشمنان را به یک ضربت از میدان بدر برد؟ آیا علی^(ع) از کسی وحشت داشت؟ به هیچ وجه. علی^(ع) از

کسی نمی‌ترسید و از زیر بار مسئولیت شانه خالی نمی‌کرد. اما مشکل علی^(ع) این بود که در این مدت ۲۵ سال طرفدارانی نداشت. او می‌دانست که این انسان‌ها، عدل و داد او را تحمل نمی‌کنند، جز عمار یاسر، ابوذر غفاری، سلمان فارسی و چند نفر انگشت‌شمار، کس دیگری از علی^(ع) طرفداری نمی‌کرد. حتی پس از وفات نبی اکرم^(ص)، هنگامی که عده‌ای از انصار و مهاجرین در سقیفه جمع می‌شوند و ابوبکر را برمی‌گزینند، عده‌ای به سراغ علی^(ع) می‌روند که چرا قیام نمی‌کنی؟ چرا حق خود را نمی‌گیری؟ چرا از زیر بار مسئولیت شانه خالی می‌کنی؟ علی^(ع) در جواب آنها می‌فرماید که: اگر طرفداران من ۲۵ نفر می‌شدند، قیام می‌کردم و خلافت را به دست می‌گرفتم و این رسالت مقدس اسلامی را پیاده می‌نمودم. اما می‌دانست که ۲۵ طرفدار ندارد. مردم آن روزگار این آمادگی را نداشتند که علی^(ع) را که مظهر عدل و داد است، تحمل کنند و او مجبور می‌شود که ۲۵ سال خانه‌نشین شود. در این مدت ۲۵ سال قلبش جریحه‌دار بود. از ناراحتی مسلمین و شکنجه‌هایی که بر آنها می‌رفت رنج می‌برد، درد می‌کشید. آنچنان نبود که روزگار آرام و راحتی داشته باشد، دلش خوش باشد، در خانه‌اش آرمیده باشد. او کار دیگری نمی‌توانست بکند. بنابراین ۲۵ سال سکوت می‌کند. تازه بعد از ۲۵ سال می‌بینید، هنگامی که به خلافت می‌رسد، نزدیک‌ترین دوستانش علیه او شمشیر می‌کشند.

شش هزار نفر از خوارج از کسانی که جای مهر بر پیشانی آنها پینه بسته بود و اکثر آنها قرآن را از حفظ داشتند، علیه علی^(ع) شمشیر می‌کشند. بنابراین می‌بینیم که مردم آن روزگار نمی‌توانستند حکومت و رسالت اسلامی را تحمل کنند. به درجه تکامل نرسیده بودند. رشد و آگاهی نداشتند. این

تغیر و تحول نفسانی در آنها بوجود نیامده بود، و بنابراین علی^(ع) را نمی‌پذیرفتند و علی^(ع) به همین سبب خانه‌نشین می‌شود.

در زمان ما نیز چنین حقیقتی جاری است. امام مهدی^(عج) حاضر است، اما مراقب اعمال و رفتار ماست، اما متأسفانه افراد ما به آن درجه از رشد و تکامل نرسیده‌اند که بتوانند عدل و داد او را تحمل کنند، بتوانند نظام اسلامی او را تحمل کنند، بتوانند نظام اسلامی او را پیاده کنند. در احادیث شنیده‌اید که می‌گویند سیصدوسیزده نفر از کادرهای کارکشته متقی و پرهیزکار لازم است بوجود بیاید تا امام ظهور بفرمایند. ما منتظریم که این سیصدوسیزده نفر بوجود بیایند. از خانه‌نشستن و خوابیدن، نمی‌توان کادری متقی و مؤمن و مدیر و مدبر بوجود آورد. در خلال این انقلاب‌ها، این کشمکش‌ها، این مبارزه‌های، یک چنین انسان‌هایی بوجود می‌آید. انسان‌هایی که هر یک از آنها بتواند کشوری را، قطعه‌ای از این سرزمین را اداره کند و درست اداره کند، براساس عدل و داد اداره کند. امام منتظر این سیصدوسیزده نفر است.

شما می‌دانید که این سیصدوسیزده نفر باید هر یک از آنها فقیه و مجتهد باشد. در روزگار ما عده فقه‌ها و مجتهدین بسیارند. ولی باید فقه‌ها و مجتهدینی باشند که بتوانند کشوری را اداره کنند، و باز هم می‌دانید که در روزگار ما از دولت‌مردان، کسانی که اهل اداره‌اند، مدیرند، زیادند، ولی اینان متقی و پرهیزکار نیستند، فقیه و مجتهد نیستند. باید آنقدر پیش برویم که دولت‌مردان ما مجتهد و فقیه و متقی و پرهیزکار شوند. و از طرف دیگر مجتهدین ما نیز اهل مبارزه و فداکاری و دولت و مدیریت گردند تا سیصدوسیزده نفری که دارای تمام خصوصیات لازم برای اداره یک کشور

است بوجود آیند. هنگامی که اینان بوجود بیایند، امام حجت ظهور می‌فرماید و به کمک آنها دنیا را پر از عدل و داد می‌کند. هنگامی که فریاد او از مکه بلند می‌شود، به خانه کعبه تکیه می‌کند و فریاد برمی‌آورد: «انا للقائم المنتقم». و ندای او در سرتاسر دنیا منعکس می‌شود و مشتاقان راهش از همه اطراف دنیا به سوی او سرازیر می‌شوند.

البته باید بدانید که این سیصدوسیزده نفر کادرهای اداره‌کننده هستند. به آن معنی نیست که طرفداران او فقط سیصدوسیزده نفرند. اینان مسئولین بزرگ و کاردهای قوی هستند که امور مملکتی را اداره می‌کنند. اما در آن روزگار همه مردم، همه محرومین و مستضعفین دنیا، به آن درجه از رشد و آگاهی رسیده‌اند که وجود او را لمس می‌کنند و مثل پروانه به دور شمع وجودش می‌گردند و سیل‌آسا از همه اطراف و اکناف عالم به سوی او سرازیر می‌شوند. مردم دنیا به آن درجه از رشد رسیده‌اند که از تمام نظام‌های موجود خسته شده‌اند. از شرق و غرب، از همه حکومت‌ها، از همه طاغوت‌ها، بریده‌اند و بنابراین آمادگی دارند که خود را در اختیار امام حجت قرار دهند و با تمام وجود خود در راهش فداکاری می‌کنند. بنابراین تصور نکنید که فقط سیصدوسیزده نفر به حمایتش برمی‌خیزند. جز عده‌ای قلیل که مغرضین عالمنند، مستکبرین عالمنند، بقیه عالم ندای او را لبیک می‌گویند، به دنبال او می‌روند و همچنان که گفتم او نمی‌آید که همه مردم را از دم تیغ بگذارند. اگر قرار بود که بلایی از آسمان نازل شود و همه مخالفین خدا را نابود کند، این در قدرت خدایی بود که هر لحظه اراده بفرماید، همچنان که در زمان موسی^(ع) کرد، در زمان نوح^(ع) کرد، در زمان دیگران انجام داد، در زمان ما نیز چنین بلایی از آسمان نازل کند و همه ضدانقلاب و طاغوتیان و

ابرقدرت‌ها و صهیونیست‌ها را نابود نماید. اما فلسفه خدایی این چنین نیست.

خدای بزرگ می‌خواهد که انسان‌ها را ارشاد کند، هدایت کند، تغییر و تحول نفسانی بوجود آورد، و همه این مبارزات و همه این انقلاب‌ها به این خاطر صورت می‌گیرد. زیرا اگر قرار بود که خدای بزرگ با امام حجت بیاید و همه مخالفین را نابود کند، آنگاه وظیفه این سیصدوسیزده نفر چه می‌شد؟ آنها کار بزرگی انجام نمی‌دادند. اگر در حال حاضر در کشور ما، یا در دنیای ما، دشمنانی مثل ابرقدرت‌ها، مثل صهیونیسم، مثل طاغوت و مثل عمال داخلی آنها وجود نمی‌داشتند انقلاب ما ارزشی نمی‌داشت. انقلاب ما آنگاه ارزش دارد که در مقابل بزرگترین قدرت‌ها، در مقابل عظیم‌ترین ابرقدرت‌ها، می‌ایستد و رسالت مقدس اسلامی خود را ارائه می‌دهد و با آنها می‌جنگد و مبارزه می‌کند. در این صورت است که کار ما و فداکاری ما ارزش پیدا می‌کند. بنابراین امام زمان نمی‌خواهد که همه مردم را از دم تیغ بگذرانند. باید این تغییر و تحول بوجود بیاید. بنابراین کسانی که فکر می‌کنند باید در گوشه‌ای بخوابند تا امام زمان ظهور بفرماید و دنیا را از عدل و داد پر کند، سخت در اشتباهند. مردم باید بیشتر بکوشند، بیشتر مبارزه کنند، این تغییر و تحول نفسانی را هرچه سریع‌تر، در روح خود، و قلب خود بوجود بیاورند تا ظهور حضرتش را تسریع کنند. اما شما بدانید که امام حاضر است و ناظر همه اعمال شماست.

این جوانانی که در اینجا نشسته‌اند یا پاسدارانی که حرف مرا گوش می‌دهند می‌توانند توجه کنند، مثالی می‌زنیم ساده و مختصر. هنگامی که فرمانده قوا در جبهه جنگ وجود دارد و رشادت و شجاعت و فداکاری

سربازان خود را نظاره می‌کند، آن سرباز با همه قوای خود می‌جنگد، مبارزه می‌کند، می‌خواهد خود را در مقابل فرمانده نشان دهد. شما تصور کنید که این جوانانی که مثلاً در کردستان می‌جنگند، در آن کوه‌ها و تپه‌ها با ضدانقلاب روبه‌رو می‌شوند، اگر تصور کنند که امام امت بر بالای تپه ایستاده است و شاهد مبارزات آنهاست و اگر کسی از آنها به خاک شهادت بیافتد، او جسد خون‌آلودش را در آغوش می‌کشد و بر او فاتحه می‌خواند. اگر چنین تصویری برای سربازان، برای پاسداران بوجود بیاید، خواهید دید که به چه قدرتی، با چه شجاعتی، با چه فداکاری، مبارزه می‌کنند و چگونه دشمن را متلاشی می‌نمایند. این حقیقتی است که هر کس که در صحنه نبرد بوده است می‌تواند آن را بطور عینی و تحقیقی ببیند و لمس کند. اکنون توجه کنید اگر بگویند به جای امام امت، امام حجت (عج)، بر بالای این تپه ایستاده است و مبارزات شما را می‌نگرد، و اگر یکی از شما به خاک شهادت درغلتد، این امام می‌آید و بر رخ شما بوسه می‌زند و شما را در مقابل خدای بزرگ شفاعت می‌کند. هنگامی که کسی به این اعتقاد و به این التزام برسد منقلب می‌شود، واژگون می‌شود، معجزه علق می‌کند، حماسه‌ها بوجود می‌آورد و این حقیقتی است، و فلسفه غیبت و امام غایب، این حقایق غیبی را برای ما بوجود آورده است که ما بدانیم و وجودش را لمس کنیم، و در فکر خود و در قلب سربازان را و پاسداران را می‌نگرد، بلکه شاهد همه اعمال ماست، همه کارهای ما را نظاره می‌کند، همه خوبی‌ها و بدی‌ها را می‌بیند و می‌داند، آن کسی که در راه خدای بزرگ مبارزه می‌کند، امام دوازدهم (عج)، شاهد اعمال او است، مراقب او است، و او را هدایت می‌کند و او را لحظه‌ای به خود نمی‌گذارد.

شما در احادیث شنیده‌اید که اگر زمانی بیاید که رهبر اسلامی، ولی فقیه، مجتهد جامع‌الشرایط، دچار خطایی شود که در اثر خطای او به مسلمین و به رسالت اسلامی خسارتی بزرگ وارد بیاید، امام زمان خود را به تربیتی می‌نمایاند، و آن فقیه و آن رهبر را آگاه می‌کند و به راه راست ارشادش می‌نماید. امام حجت پیروان خود را رها نکرده است، به دست هوا نسپرده است، مراقب آنهاست. اگر ناراحتی به آنها برسد، قلب او را شکنجه می‌دهد، اگر خونریزی بناحقی انجام بگیرد ناراحت می‌شود، مراقب است و با تمام وجود خود می‌کوشد که این تغییر و تحول نفسانی را در این ملات و در این مردم بوجود بیاورد، تا زودتر و سریع‌تر به حد تکاملی خود برسد.

این مثال کوچک را برای آن زدم که اگر جوانان ما تصور کنند، و معتقد و ملتزم شوند، و بر خود بقبولانند که امام زمان شاهد است، حضور دارد، در میان آنها زندگی می‌کند، اعمال آنها، رفتار آنها، زندگی آنها، فداکاری آنها، مرگ آنها و حیات آنها تغییر کیفی پیدا خواهد کرد و چه بسا جهش بزرگی در حرکت تکاملی جوانان ما به سوی مدینه فاضله بوجود بیاید. این خاصیت بزرگ متأسفانه جوانان ما، و اجتماع ما از دست داده‌اند. شاید برای لحظاتی یا روزهایی به وجود مبارکش فکر می‌کنند و بعد او را فراموش می‌نمایند. آنها امام زمان را به صورت اسطوره‌ای در تاریخ می‌شمارند. همچنان که علی^(ع) آمد و رفت، و همچنان که حسین بن علی^(ع) به شهادت رسید و تاریخ او به پایان آمد، امام زمان را نیز مثل امامان دیگر، اسطوره‌ای در تاریخ به شمار می‌آورند، که این غلط است، اشتباه محض است. امام زمان حضور دارد و وجود دارد و مراقب اعمال و حرکات ماست، و هر چه را که می‌کنیم، هر عملی را که انجام می‌دهیم، او می‌بیند و می‌شنود

و آن روزی که مردم ما با این اعتقاد برسند و این را لمس کنند و درک کنند، بزرگترین جهش‌ها در راه تکامل، در زندگی آنها بوجود خواهد آمد. این بزرگترین قدم برای تسریع ظهور حضرت حجت می‌باشد. براساس همین فلسفه است که مکتب تشیع برای همیشه یک آرزوی بزرگ در قلب خود می‌پروراند. این آرزوی مقدس، ظهور حضرت حجت، و ریشه‌کن کردن ظلم و ستم از این عالم و سیطرهٔ عدل و داد بر این جهان است.

بگذارید مثالی بزنم که قضیه را ساده‌تر کند. هرکس در زندگی خود آرزویی دارد و براساس این آرزوها می‌توان شخصیت او را شناسایی کرد. افرادی هستند که آرزوهای زیادی دارند. هم‌اکنون اگر از یک‌یک شما بپرسند، هر یک برای خود آرزویی دارد. جوانی که به مدرسه می‌رود آرزو دارد که نمره‌اش مثلاً بیست باشد، قبول شود. کسی که به دانشگاه می‌رود، آرزو دارد هر چه زودتر مهندس شود. کسی که در صحنه نبرد است آرزو دارد پیروز شود، دشمن را به زانو درآورد. ملت ما آرزو می‌کند که انقلابش به پیروزی نهایی برسد. هر کس در زندگی خود آرزو می‌کند و این آرزوها فراوان است، و باید بگویم که این آرزوها یکی از محرک‌های اساسی انسان در فعالیت‌های روزمره اوست. انسانی که آرزو نداشته باشد می‌میرد. انسانی که طلب و خواسته‌ای ندارد یعنی مرده است، بجز افرادی که در آخرین مراحل تکامل، وجود دارند و خواسته آنها همان آرزویی خدایی است که وارد آن بحث نمی‌شوم. ولی انسان‌ها عادتاً آرزوهایی دارند که براساس این آرزوها می‌توان شخصیت آنها را شناسایی کرد.

بگذارید مثال دیگری بزنم کمی جنبهٔ شوخی هم داشته باشند، و آن اینکه یکی از تجار بزرگ و سرمایه‌داران بزرگ، همسایهٔ یک روحانی

عالیقدر بود. این روحانی از او می‌پرسد: ای مرد! ای مرد ثروتمند! تودر این دنیا چه آرزویی داری؟ می‌گویند من فقط دو آرزو دارم. مرد روحانی متعجب می‌شود که چگونه فردی را پیدا کرده است که فقط دو آرزو دارم. بنابراین آرزوهایش باید آنقدر عظیم و بزرگ و وسیع و جهانی باشد که همه آرزوهای کوچک دیگر او را شامل شود. از او می‌پرسد: بگو ببینم آرزوهایت چیست؟ این مرد توانگر فکر می‌کند و می‌گوید: معذرت می‌خواهم، آرزوی اول خود را فراموش کرده‌ام. مرد روحانی می‌گوید: عجب آرزویی که صاحب آرزو آن را فراموش کند. این که آرزو نمی‌شود. آرزو آن چیزی است که با زندگی او، با قلب او، با حیات او، با روح او رابطه دارد، قابل فراموش شدن نیست، و اگر فراموش شود آرزو نیست. ولی به هر حال می‌گوید: بگو ببینم آرزوی دومت چیست؟ برای آرزوی دوم می‌گوید: دلم خورش فسنجان می‌خواهد. مرد عالم روحانی بر او می‌خندد که ای مرد توانگر و ثروتمند، اینکه آرزو نمی‌شود! توپول داری، ثروت داری، می‌توانی چند تومان گردو بخری و یک خورش فسنجان به راه بیاندازی. اینکه دیگر آرزو نیست. ولی به هر حال انسانی، آدم‌هایی هستند که آرزوهای آنها به این درجه پست است، به این درجه مادی است، به این درجه ناچیز است که حتی آرزوی خود را فراموش می‌کنند. البته چنین کسانی را مدنظر نداریم. منظور ما انسان‌های عالی‌رتبه‌ای است که به حالت تکامل نزدیک‌تر شده‌اند و حتی سعی می‌کنند که آرزوهای خود را به وحدت برسانند و فقط یک آرزو داشته باشند. مکتب تشیع ما به پیروان خویش تعلیم می‌دهد که فقط یک آرزو داشته باشند و آن آرزو، ظهور حضرت امام زمان است. زیرا می‌دانند که اگر او ظهور بفرماید همه مشکلات آنان حل می‌شود.

شما تمام آرزوهایی را که جوانان می‌توانند در مخیله خود پیروانند جمع کنید، عده‌ای می‌خواهند طاغوت به زمین بیاید، ابرقدرت‌ها نابود شوند، پیروز شوند، ظلم و فساد از این جهان رخت بریندند. عده‌ای از کارگران اضافه مزد می‌خواهند، بهداشت می‌خواهند، تأمین می‌خواهند، چنین و چنان می‌خواهند. تمام این مشکلات همه باهم وقتی حل می‌شوند که مدینه فاضله او به دست بزرگوارش در این دنیا پیاده شود. بنابراین می‌بینید که تشیع، بزرگترین آرزوها را، در یک آرزوی واحد برای پیروان خویش را معین می‌کند و به آنها تلقین می‌نماید، و آنها مطمئن هستند که اگر این آرزو برآورده شود، تمام آرزوهای دیگر آنها، و تمام مشکلات دیگر آنها به نتیجه خواهد رسید. به مکتب نگاه کنید، ببینید، چه مکتب مقدسی است و به کجا رسیده است که توانسته است چنین آرزوی بزرگی را برای پیروانش مهیا کند، که در سایه آن بتواند همه چیز دنیا را حل کند و برآستی حل خواهد کرد. بنابراین در حال حاضر اگر ملت ما و مردم ما به این حقیقت بزرگ و تابان آگاه گردد، که یک آرزو دارد. آن آرزو ظهور حضرتش می‌باشد، و بعد بدانند که او در میان آنها وجود دارد و زندگی می‌کند و مراقب آنهاست و دلش از این خونریزی‌ها و ناراحتی‌ها آغشته به خون است، و او خودش آرزو می‌کند که هرچه زودتر ظهور بنماید، چه تحول عظیم و عمیقی در جامعه ما به وجود می‌آید! بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که این وظیفه ماست که برای تسریع ظهورش هرچه شدیدتر، هرچه سریع‌تر، درون خود را تغییر و تحول دهیم، خود را آماده حضرتش نمائیم، خود را به آن درجه از رشد و تکامل برسانیم که بتوانیم وجودش را تحمل کنیم و مطمئن باشیم که اگر به آن درجه رشد و آگاهی رسیدیم، او مسلماً ظهور خواهد کرد.

انقلاب مقدس اسلامی ما نیز، بزرگترین جهش تکاملی، در رابطه با همین تغییر و تحول نفسانی انسان‌هاست که برای ما ایجاد کرده است، و بنابراین بزرگترین قدم در راه ظهور حضرتش می‌باشد. پس وظیفه‌ای است مقدس، رسالتی است بزرگ، بر همه جوانان ما، که برای پاسداری از این انقلاب مقدس و برای به پیروزی رساندن آن، که خود کمکی بزرگ به ظهور حضرتش می‌باشد، فداکاری کنند، از هیچ ایشار و گذشت مضایقه و دریغ ننمایند. من از خدای بزرگ می‌خواهم که فرج حضرتش را تسریع بنماید. از خدای بزرگ می‌خواهم که به ما عرفان دهد، که وجودش را در میان خود لمس کنیم. از خدای بزرگ می‌طلبیم که انقلاب مقدس اسلامی ما را به پیروزی نهایی برساند. از خدای بزرگ می‌طلبیم که این ابرقدرت‌ها و صهیونیست‌ها و توطئه‌گران را نابود گردانند. از خدای بزرگ می‌طلبیم که امام امت ما را سلامتی و طول عمر عطا بفرماید.

والسلام علیکم ورحمه‌الله وبرکاته

فصل دوم

نیایش

گزیده‌ای از راز و نیازهای دست‌نوشته

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اینها را به نیت آن نوشته‌ام که کسی بخواند، و بر من رحمت آورد، بلکه نوشته‌ام که قلب آتشینم را تسکین دهم، و آتشفشان درونم را آرام کنم. هنگامی که شدت درد و رنج طاقت‌فرسا می‌شد، و آتشی سوزان از درونم زبانه می‌کشید و دیگر نمی‌توانستم آتشفشان وجود را کنترل کنم، آنگاه قلم به دست می‌گرفتم و شراره‌های شکنجه و درد را، ذره‌ذره از وجودم می‌کندم و بر کاغذ سرازیر می‌کردم... و آرام‌آرام به سکون و آرامش می‌رسیدم.

آنچه در دل داشتم. بر روی کاغذ می‌نوشتم و در مقابلم می‌گذاشتم، و در اوج تنهایی، خود با قلب خود راز و نیاز می‌کردم، آنچه را داشتم به کاغذ می‌دادم و انعکاس وجود خود را از صفحه مقابلم دریافت می‌کردم، و از تنهایی به در می‌آمدم...

اینها را ننوشته‌ام که بر کسی منت بگذارم، بلکه کاغذ نوشته‌ها بر من
منت گذاشته‌اند و درد و شکنجه درونم را تقبل کرده‌اند...
اینجا، قلب می‌سوزد، اشک می‌جوشد، وجود خاکستر می‌شود، و
احساس سخن می‌گوید.

اینجا، کسی چیزی نمی‌خواهد، انتظاری ندارد، ادعایی نمی‌کند...
فریاد ضجه‌ای است که از سینه‌ای پر درد به آسمان طنین انداخته و سایه‌ای
کم‌رنگ از آن فریادها بر این صفحات نقش بسته است.
چه زیباست؛ راز و نیازهای درویشی دل‌سوخته و ناامید در نیمه‌شب،
فریاد خورشان یک انقلابی از جان گذشته در دهان ازدهای مرگ،
اعتراض خشونت‌بار مظلومی، زیر شمشیر ستمگر،
اشک سرد یأس و شکست بر رخساره زرد دل‌شکسته‌ای در میان
برادران به خاک و خون غلتیده،
فریاد پرشکوه حق، هز حلقوم از جان گذشته‌ای علیه ستم‌گران
روزگار.

چه خوش است؛ دست از جان شستن و دنیا را سه‌طلاقه کردن،
از همه قید و بند اسارت حیات آزادشدن،
بدون بیم و امید علیه ستم‌گران جنگیدن،
پرچم حق را در صحنه خطر و مرگ برافراشتن،
به همه طاغوت‌ها نه گفتن،
با سرور و غرور به استقبال شهادت رفتن.
جایی که دیگر انسان مصلحتی ندارد تا حقیقت را برای آن فدا کند،
دیگر از کسی واهمه نمی‌کند تا حق را کتمان نماید...

آنجا، حق و عدل، همچون خورشید می‌تابد و همه قدرت‌ها، و حتی قداست‌ها فرو می‌ریزند، و هیچ‌کس جز خدا - فقط خدا - سلطنت نخواهد داشت.

من آن آزادی را دوست دارم، و از اینکه در دوره‌های سخت حیات آن را تجربه کرده‌ام خوشحالم، و به آن اخلاص و سبکی و ایثار، و لذت روحی و معراج که در آن تجربه‌ها به آدمی دست می‌دهد حسرت می‌خورم. خوش دارم که کوله‌بار هستی خود را که از غم و درد انباشته است بر دوش بگیرم، و عصازنان به سوی صحرای عدم رهسپار شوم. خوش دارم از همه‌چیز و همه‌کس ببرم و جز خدا انیسی و همراهی نداشته باشم.

خوش دارم که زمین زیراندازم و آسمان بلند رواندازم باشد و از همه زندگی و تعلقات آن آزاد گردم.

خوش دارم که مجهول و گمنام، به سوی زجردیدگان دنیا بروم، در رنج و شکنجه آنها شرکت کنم، همچون سربازی خاکی در میان انقلابیون آفریقا بجنگم تا به درجه شهادت نایل آیم.

خوش دارم که مرا بسوزانند و خاکسترم را به باد بسپارند تا حتی قبری را از این زمین اشغال نکنم.

خوش دارم هیچ‌کس را نشناسد، هیچ‌کس از غم‌ها و دردهایم آگاهی نداشته باشد، هیچ‌کس از راز و نیازهای شبانه‌ام نفهمد، هیچ‌کس اشک‌های سوزانم را در نیمه‌های شب نبیند، هیچ‌کس به من محبت نکند، هیچ‌کس به من توجه نکند، جز خدا کسی را نداشته باشم، جز خدا با کسی راز و نیاز نکنم، جز خدا انیسی نداشته باشم، جز خدا به کسی پناه نبرم.

خوش دارم آزاد از قید و بندها، در غروب آفتاب، بر بلندی کوهی
بنشینم و فرو رفتن خورشید را در دریای وجود مشاهده کنم، و همه حیات
خود را به این زیبایی خدایی بسپارم، و این زیبایی سحرانگیز با پنجه‌های
هنرمندش، با تاروپود وجودم بازی کند، قلب سوزانم را بگشاید، آتشفشان
دروزم را آزاد کند، اشک را که عصاره حیات من است، آزادانه سرازیر نماید،
عقده‌ها و فشارهایی را که بر قلبم و بر روحم سنگینی می‌کنند بگشاید،
غم‌های خفه‌کننده را که حلقومم را می‌فشرند، و دردهای کشنده‌ای را که
قلبم را سوراخ سوراخ می‌کنند، با قدرت معجزه‌آسای زیبایی تغییر شکل دهد،
و غم را به عرفان و درد را، به فداکاری مبدل کند و آنگاه حیاتم را بگیرد، و
من، دیوانه‌وار، همه وجودم را تسلیم زیبایی کنم، و روحم به سوی ابدیتی که
از نورهای «زیبایی» می‌گذرد، پرواز کند و در عالم آرامش و طمأنینه، از
کهکشان‌ها بگذرم و برای ابقاء پروردگار به معراج روم، و از درد هستی و
غم وجود بیاسایم و ساعت‌ها و ساعت‌ها در همان حال باقی بمانم و از این
سیر ملکوتی لذت ببرم.

خوش دارم که در نیمه‌های شب، در سکوت مرموز آسمان و زمین به
مناجات برخیزم، با ستارگان نجوا کنم و قلب خود را به اسرار ناگفتنی
آسمان بگشایم، آرام‌آرام به عمق کهکشان‌ها صعود نمایم، محو عالم
بی‌نهایت شوم، از مرزهای عالم وجود درگذرم، و در وادی فنا غوطه‌ور شوم،
و جز خدا چیزی را احساس نکنم.

خدایا! ما را ببخش، گناهایی که ما را احاطه کرده و خود از آن آگاهی
نداریم، گناهایی را که می‌کنیم و با هزار قدرت عقل توجیه می‌کنیم و
خود از بدی آن آگاهی نداریم.

خدایا! تو آنقدر به من رحمت کرده، و آنچنان مرا مورد عنایت خود قرار داده‌ای که، من از وجود خود شرم می‌کنم، خجالت می‌کشم که در مقابلت بایستم، و خود را کوچکتر از آن می‌دانم که در جواب این همه بزرگواری و پروردگاری، تو را تشکر می‌کنم و تشکر را نیز تقصیری و اهانتی به ساحت مقدست می‌دانم.

خدایا! مردم آنقدر به من محبت کرده‌اند، و آنچنان مرا از باران لطف و محبت خود سرشار کرده‌اند که راستی خجلم، و آنقدر خود را کوچک می‌بینم که نمی‌توانم از عهده به درآیم، **خدایا!** تو به من فرصت ده، توانایی ده، تا بتوانم از عهده برآیم، و شایسته این همه مهر و محبت باشم.

خدایا! سال‌ها در به‌در بودم، به خاطر مستضعفین دنیا مبارزه می‌کردم، از همه چیز خود چشم پوشیده بودم، و آرزو می‌کردم که روزی به ایران عزیز برگردم و همه استعدادهای خود را به کار اندازم.

خدایا! به انقلابی‌های مصر و الجزایر و کشورهای دیگر توجه می‌کردم که رهبران انقلاب بعد از پیروزی به جان هم می‌افتند، همدیگر را می‌کوبند، دشمنان را خوشحال می‌کنند و عدم رشد انقلابی و انسانی خود را نشان می‌دهند، و من آرزو می‌کردم که در روزگاران آینده، انقلاب مقدس ایران بوجود بیاید که، رهبرانش باهم متحد باشند، خود را فراموش کنند، منیت‌ها را کنار بگذارند، وحدت کلمه خود را حفظ کنند و به انقلابیون دنیا نشان دهند که انقلاب اسلامی ایران، آنچنان انقلابی است که برخلاف همه انقلاب‌ها و همه مکتب‌ها و همه کشورها، خدا و مکتب و هدف، بر خودخواهی‌ها و غرورها

غلبه دارد و نمونه‌ای بی‌نظیر در سلسله تکاملی انسان‌ها به شمار می‌آید.

خدایا! آرزو می‌کردم که کشورم آزاد گردد و من بتوانم بی‌خیال از زور و تزویر و دروغ و تهمت و دشمنی و خباثت، در فضای آن به سازندگی پردازم و هرچه بیشتر به تو تقرب بجویم.

خدایا! تو می‌دانی که تار و پود وجودم با مهر تو سرشته شده است. از لحظه‌ای که به دنیا آمده‌ام، نام تو را در گوشم خوانده‌اید، و یاد تو را بر قلبم گره زده‌اند.

تو می‌دانی که در سراسر عمرم، هیچ‌گاه تو را فراموش نکرده‌ام، در سرزمین‌های دوردست، فقط تو در کنارم بودی، در شب‌های تار، فقط تو انیس دردها و غم‌هایم بودی، در صحنه‌های خطر، فقط تو مرا محافظت می‌کردی، اشک‌های ریزانم را فقط تو مشاهده می‌نمودی، بر قلب مجروحم، فقط یاد تو و ذکر مرهم می‌گذاشت.

خدایا! تو می‌دانی که من در زندگی پرتلاطم خود، لحظه‌ای تو را فراموش نکرده‌ام. همه‌جا به طرفداری حق قیام کرده‌ام، حق را گفته‌ام، از مکتب مقدس تو از هر شرایطی دفاع کرده‌ام، کمال و جمال و جلال تو را بر همهٔ مخالفان و منکران وجودت عرضه کردم، و از تهمت و بدگویی‌ها و ناسزاهای آنها ابا نکردم.

در آن روزگاری که طرفداری از اسلام، به ارتجاع و قهقراگری، تعبیر می‌شد، و کمتر کسی جرأت می‌کرد که از مکتب مقدس تو دفاع کند، من در همه‌جا، حتی در سرزمین‌های کفر، علم اسلام را برمی‌افراشتم، و با تبلیغ منطقی و قلبی خود، همه مخالفین را وادار به احترام می‌کردم، و تو! ای

خدای بزرگ! خوب می‌دانی که این، فقط براساس اعتقاد و ایمان قلبی من بود، و هیچ محرک دیگری جز تو نمی‌توانست داشته باشد.

خدایا! از آنچه کرده‌ام اجر نمی‌خواهم، و به خاطر فداکاری‌های خود بر تو فخر نمی‌فروشم، آنچه داشته‌ام تو داده‌ای، و آنچه کرده‌ام تو میسر نموده‌ای، همه استعدادهای من، همه قدرت‌های من، همه وجود من زاده اراده تو است، من از خود چیزی ندارم که ارائه دهم، از خود کاری نکرده‌ام که پاداشی بخواهم.

خدایا! عذر می‌خواهم از این که، به خود اجازه می‌دهم که با تو راز و نیاز کنم، عذر می‌خواهم که ادعاهای زیاد دارم، در مقابل تو اظهار وجود می‌کنم، درحالی که خوب می‌دانم وجود من زائیده اراده‌ی من نیست، و بدون خواسته تو هیچ و پوچم.

عجیب آنکه از خود می‌گویم، منم می‌زنم، خواهش دارم و آرزو می‌کنم.

خدایا! تو مرا عشق کردی که در قلب عشاق بسوزم.

تو مرا اشک کردی که در چشم یتیمان بجوشم.

تو مرا آه کردی، که از سینه بیوه‌زنان و درمندان به آسمان صعود کنم.

تو مرا فریاد کردی، که کلمه حق را هرچه رساتر برابر جباران اعلام نمایم.

تو مرا حجت قراردادی، تا کسی نتواند خود را فریب دهد.

تو مرا مقیاس سنجش قراردادی تا مظهر ارزش‌های خدایی باشم. تا

صدق و اخلاص و عشق و فداکاری را بنمایانم.

تو تاروپود وجود مرا با غم و درد سرشستی، تو مرا به آتش عشق سوختی. تو مرا در طوفان حوادث پرداختی، در کوره درد و غم گذاختی، تو مرا در دریای مصیبت و بلا غرق کردی، و در کویر فقر و حرمان و تنهایی سوزانیدی.

خدایا! تو به من، پوچی لذات زودگذر را نمودی، ناپایداری روزگار را نشان دادی، لذت مبارزه را چشانیدی، ارزش شهادت را آموختی.

خدایا! تو را شکر می‌کنم که از پوچی‌ها و ناپایداری‌ها و خوشی‌ها و قید و بندها آزادم نمودی، و مرا در طوفان‌های خطرناک حوادث رها کردی، و در غوغای حیات، در مبارزه با ظلم و کفر، غرقم نمودی و مفهوم واقعی حیات را به من فهمانیدی، فهمیدم که سعادت حیات، در خوشی و آرامش و آسایش نیست، بلکه در درد و رنج و مصیبت و مبارزه با کفر و ظلم، و بالاخره شهادت است.

خدایا! تو را شکر می‌کنم که اشک را آفریدی، که عصاره حیات انسان است، آنگاه که در آتش عشق می‌سوزم، یا در شدت درد می‌گدازم، یا در شوق زیبایی و ذوق عرفانی آب می‌شوم، و سروپای وجودم روح می‌شود، لطف می‌شود، عشق می‌شود، سوز می‌شود، و عصاره وجود بصورت اشک، آب می‌شود و به عنوان زیباترین محصول حیات، که وجهی به عشق و ذوق دارد، و وجهی دیگر به غم و درد، بر دامان وجود فرو می‌چکد.

اگر خدای بزرگ از من سندی بطلبد، قلبم را ارائه خواهم داد، و اگر محصول عمرم را بطلبد، اشک را تقدیم خواهم کرد.

خدایا! تو مرا اشک کردی که همچون باران بر نمکزار انسان بارم، تو مرا فریاد کردی که همچون رعد، در میان طوفان حوادث بغرم. تو مرا درد و غم کردی، تا هم‌نشین محرومین و دل‌شکسته‌گان باشم، تو مرا عشق کردی تا در قلب‌های عشاق بسوزم. تو مرا برق کردی تا در آسمان ظلمت‌زده بتازم، و سیاهی این شب ظلمانی را بدرم. تو مرا زهد کردی، که هنگام درد و غم و شکست و فشار و ناراحتی، وجود داشته باشم، و هنگام پیروزی و جشن و تقسیم غنائم، دامن خود بگیرم و در کویر تنهایی با خدای خود تنها بمانم.

غم و درد؛

خدایا! تو را شکر می‌کنم که غم و دردهای شخصی مرا که کثیف و کشنده بود از من گرفتی، و غم‌ها و دردهای خدایی دادی، که زیبا و متعال بود.

خدایا! تو تاروپود وجود مرا با غم و درد سرشتی، تو مار به آتش عشق سوختی، در کوره غم گداختی، در طوفان حوادث ساختی و پرداختی، تو مرا در دریای مصیبت و بلا غرق کردی، و در کویر فقر و حرمان و تنهایی سوزاندی.

خدایا! تو را شکر می‌کنم که مرا سنگ زیرین آسیا کردی، و به من قدرت تحمل دادی که این همه درد و فشار را، که در تصورم نمی‌گنجید، بر قلب و روحم حمل کنم، از مجالس جشن و شادی بگریزم و به مراکز خطر و بلا و درد و رنج پناه برم.

خدایا! تو را شکر می‌کنم که غم را آفریدی، و بندگان مخلص خود را به آتش آن گداختی و مرا از این نعمت بزرگ توانگر کردی.

خدایا! در غم و درد شخصی می‌سوختم، تو آن‌چنان در دردها و غم‌های زجر دیدگان و محرومان و دل‌شکسته‌گان غرقم کردی، که دردها و غم‌های شخصی را فراموش کردم. تو مرا با زجر و شکنجه همه محرومین و مظلومین تاریخ آشنا کردی، از این راه تو علی را به من شناساندی، تو مرا با حسین آشنا کردی، تو دردها و غم‌های زینب را بر دلم گذاشتی، تو مرا با تاریخ درآمیختی، و من خود را در تاریخ فراموش کردم، با ازلیت و ابدیت یکی شدم، و از این نعمت بزرگ، تو را شکر می‌کنم.

خدایا! تو را شکر می‌کنم که به من درد دادی و نعمت درک درد عطا فرمودی، تو را شکر می‌کنم که جانم را به آتش غم سوزاندی، و قلب مجروحم را برای همیشه داغدار کردی، دلم را سوختی و شکستی، تا فقط جایگاه تو باشد.

خدایا! همه‌چیز بر من ارزانی داشتی و بر همه‌اش شکر کردم. جسمی سالم و زیبا دادی، پایی قوی و تند و چالاک عطا کردی، بازوانی توانا و پنجه‌ای هنرمند بخشیدی، فکری عمیق و ذهنی شدید دادی، از تمام موهبات علمی به اعلا درجه برخوردارم کردی، موفقیت‌های فراوان به من دادی از همه‌چیز، و از همه زیبایی‌ها، و از همه کمالات به حد نهایت به من اعطا کردی و بر همه‌اش شکر می‌گذارم. اما ای خدای بزرگ! یک چیز بیش از همه‌چیز به من ارزانی داشتی که نمی‌توانم شکرش کنم، و آن درد و غم بود.

درد و غم، از وجود اکسیری ساخت که جز حقیقت چیزی نجوید،
جز فداکاری راهی برنگزیند، و جز عشق چیزی از آن ترشح نکند.
خدایا! نمی‌توانم بر این نعمت تو را شکر کنم ولی به خود جرأت می‌دهم از
تو بخواهم که این اکسیر مقدس را تباه نکنی.

خدایا! تو را شکر می‌کنم که مرا بی‌نیاز کردی، تا از هیچ‌کس و از هیچ‌چیز
انتظاری نداشته باشم.

خدایا! عذر می‌خواهم از این که در مقابل تو می‌ایستم و از خود سخن
می‌گویم و خود را چیزی به حساب می‌آورم که تو را شکر کند و در
مقابل تو بایستد و خود را طرف مقابل به حساب آورد!
خدایا! آنچه می‌گویم از قلبم می‌جوشد و از روحم لبریز می‌شود.

خدایا! دل‌شکسته‌ام، زجرکشیده‌ام، ظلم‌زده‌ام، از همه‌چیز ناامید و از بازی
سرنوشت مأیوسم، در مقابل آینده‌ای تیره و مبهم و تاریک قرار
گرفته‌ام، تنها تو را می‌شناسم، تنها به سوی تو می‌آیم، تنها با تو راز و
نیاز می‌کنم.

خدایا! دل‌شکسته‌ای با تو راز و نیاز می‌کنم، زجرکشیده‌ای که وارث هزارها
سال مصیبت و شکنجه است، ظلم‌زده‌ای که تا اعماق استخوان‌هایش
از شدت درد و رنج می‌سوزد، ناامیدی که در افق سرنوشت، جز ظلم
و حرمان و تاریکی نمی‌بیند، و جز آینده‌ای مبهم و تاریک سراغ
ندارد.

خدایا! هنگامی که غرش رعدآسای من، در ببحوحه حوادث می‌شد و به
کسی نمی‌رسید، هنگامی که فریاد استغاثه من در میان فحش‌ها و
دروغ‌ها و تهمت‌ها ناپدید می‌شد، تو! ای خدای من! ناله ضعیف

شبانگه مرا می شنیدی، و بر قلب سوخته‌ام نور می تافتی و به استغاثه‌ام جواب می گفتی.

تو در مواقع خطر مرا تنها نگذاشتی، تو در کویر تنهایی، انیس شب‌های تار من شدی، تو در ظلمت ناامیدی، دست مرا گرفتی و کمک کردی، در ایامی که هیچ عقل و منطقی قادر به محاسبه و پیش‌بینی نبود، تو بر دلم الهام کردی و به رضا و توکل مرا مسلح نمودی. در میان ابرهای ابهام، در مسیر تاریک و مجهول و وحشتناک، مرا هدایت کردی.

خدایا! خسته و دل‌شکسته‌ام، مظلوم از ظلم تاریخ، پژمرده از جهل و اجتماع ناتوان در مقابل طوفان حوادث، ناامید در برابر افق مبهم و مجهول، تنها، بی‌کس، فقیر در کویر سوزان زندگی، محبوس در زندان آهنین حیات.

دل غم‌زده و دردمندم آرزوی آزادی می‌کند، و روح پژمرده‌ام خواهش پرواز دارد، تا از این غربت‌کده سیاه، ردای خود را به وادی عدم بکشاند و از بار هستی برهد، و در عالم نیستی فقط با خدای خود به وحدت برسد.

ای خدای بزرگ! تو را شکر می‌کنم که راه شهادت را بر من گشودی، دریچه‌ای پرافتخار از این دنیای خاکی به سوی آسمان‌ها باز کردی، و لذت‌بخش‌ترین امید حیاتم را در اختیارم گذاشتی، و به امید استخلاص، تحمل همه دردها و غم‌ها و شکنجه‌ها را میسر کردی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

من اعتقاد دارم که خدای بزرگ، انسان را به اندازه درد و رنجی که در راه خدا تحمل کرده است پاداش می‌دهد، و ارزش هر انسانی به اندازه درد و رنجی است که در این راه تحمل کرده است، و می‌بینیم که مردان خدا بیش از هرکس در زندگی خود گرفتار بلا و رنج و درد شده‌اند، علی‌بزرگ را بنگرید که خدای درد است، که گویی بندبند وجودش، با درد و رنج جوش خورده است، حسین را نظاره کنید که در دریایی از درد و شکنجه فرو رفت، که نظیر آن در عالم دیده نشده است، و زینب کبری را ببینید، که با درد و رنج انس گرفته است.

درد، دل آدمی را بیدار می‌کند، روح را صفا می‌دهد، غرور و خودخواهی را نابود می‌کند، نخوت و فراموشی را از بین می‌برد، انسان را متوجه وجود خود می‌کند.

انسان گاه‌گاهی خود را فراموش می‌کند، فراموش می‌کند که بدن دارد، بدنی ضعیف و ناتوان، که در مقابل عالم و زمان، کوچک و ناچیز و آسیب‌پذیر است، فراموش می‌کند که همیشگی نیست، و چند صباحی بیشتر نمی‌پاید، فراموش می‌کند که جسم مادی او نمی‌تواند با روح او هم‌پرواز شود، لذا این انسان احساس ابدیت و مطلقیت و قدرت می‌کند، سرمست پیروزی و اوج آمال و آرزوهای دور و دراز خود، بی‌خبر از حقیقت تلخ و واقعیت‌های عینی وجود، به پیش می‌تازد و از هیچ ظلم و ستمی روگردان نمی‌شود. اما درد آدمی را به خود می‌آورد، حقیقت وجود او را به آدمی می‌فهماند، و ضعف و زوال و ذلت خود را درک می‌کند، و دست از غرور کبريایی برمی‌دارد، و معنی خودخواهی و مصلحت‌طلبی و غرور را می‌فهمد و آن را توجیه می‌کند.

خدایا! تو را شکر می‌کنم که با فقر آشنایم کردی تا رنج گرسنگان را بفهمم و فشار درونی نیازمندان را درک کنم.

خدایا! تو را شکر می‌کنم که باران تهمت و دروغ و ناسزا را علیه من سرازیر کردی، تا در میان طوفان‌های وحشتناک ظلم و جهل و تهمت غوطه‌ور شوم، و ناله حق‌طلبانه من در برابر غرش تندرهای دشمنان و بدخواهان محو و نابود گردد، و در دامن عمیق و پرشکوه درد، سر به گریبان فطرت خود فرو برم. و درد و رنج علی را تا اعماق روحم احساس کنم، علی بزرگ، علی نمونه، علی مظهر اسلام و عنایت و عبادت و محبت و ایمان و عشق و تکامل، که با تمام عظمتش، و با تمام درخشش خیره‌کننده‌اش، بیش از هر کس مورد تهمت و دروغ و ناسزا قرار گرفت، و بیش از هزار و چهارصد سال تاریخ، و هزارها

عبرت روزگار، هنوز هم هجوم تبلیغات شوم طاغوتیان در اذهان اکثریت مسلمانان باقی نمانده است و شخصیت بی‌همتای این نمونه روزگار برای میلیون‌ها بشر ناشناخته مانده است.

خدایا! تو را شکر می‌کنم که مرا با درد آشنا کردی تا درد دردمندان را لمس کنم، و به ارزش کیمیایی درد پی ببرم، و «ناخالصی»های وجودم را در آتش درد بسوزم، و خواسته‌های نفسانی خود را زیر کوه غم و درد بکوبم، و هنگام راه رفتن بر روی زمین و نفس کشیدن هوا، وجدانم آسوده و خاطریم آرام باشد تا به وجود خود پی ببرم و موجودیت خود را حس کنم.

خدایا! تو را شکر می‌کنم که تو مرا در آتش عشق گداختی، و همه موجودات و «خواستنی»ها را بجز عشق و معشوق در نظرم خوار و بی‌مقدار کردی، تا از کنار هر حادثه وحشتناک به سادگی و آرامی بگذرم. دردها، تهمت‌ها، ظلم‌ها، فشارها، و شکنجه‌ها را با سهولت تحمل کنم.

خدایا! تو را شکر می‌کنم که لذت معراج را بر روحم ارزانی داشتی، تا گاه‌گاهی از دنیای ماده درگذرم، و آنجا جز وجود تو را نبینم و جز «بقاء»ی تو چیزی نخواهم، و بازگشت از «ملکوت اعلی» برای من شکنجه‌ای آسمانی باشد که دیگر به چیزی دل نبندم و چیزی دلم را نرباید.

خدایا! اکنون احساس می‌کنم که در دریایی از درد غوطه می‌خورم، در دنیایی از غم و حسرت غرق شده‌ام، به حدی که اگر آسمان‌ها و زمین را و همه ثروت وجود را به من ارزانی داری به سهولت رد

می‌کنم، و اگر همه عالم را علیه من آتش کنی، و آسمانی از عذاب بر سرم بریزی و زیر کوه‌های غم و درد مرا شکنجه کنی، حتی آخ نگویم، کوچکترین گله‌ای نکنم، کمترین ناراحتی به خود راه ندهم، فقط به شرط آنکه ذکر خود را، و یاد خود را و زیبایی خود را از من نگیری، و مرا در همان حال به دست بلا بسپاری، به شرط آنکه بدانم این بلا از محبوب به من رسیده است تا احساس لذت کنم، و همه دردها و شکنجه‌ها را به جان و دل بخرم، و اثبات کنم که عزت و ذلت دنیا برای من یکسان است، لذت و درد دنیا مرا تکان نمی‌دهد و شکست و پیروزی مادی در من تأثیری ندارد.

خوش نداشتم و ندارم، که دوستانم و بزرگان به خاطر دوستی و محبت از من دفاع کنند، و مرا از میان طوفان بلای حوادث نجات دهند، خوش نداشتم که رحمت و شفقت دوستان و مخلصین را برانگیزم، و از قدرت معنوی و مادی آنان در راه هدف مقدس خویش استفاده کنم.

اما همیشه می‌خواستم که شمع باشم و بسوزم و نور بدهم و نمونه‌ای از مبارزه و کلمه حق و مقاومت در مقابل ظلم باشم؛ می‌خواستم همیشه مظهر فداکاری و شجاعت باشم و پرچم شهادت را در راه خدا به دوش بکشم. می‌خواستم در دریای فقر غوطه بخورم و دست نیاز به سوی کسی دراز نکنم، می‌خواستم فریاد شوم و زمین و آسمان را با فداکاری و ایمان و پایداری خود بلرزانم، می‌خواستم میزان حق و باطل باشم، و دروغ‌گویان و مصلحت‌طلبان و غرض‌ورزان را رسوا کنم، می‌خواستم آن‌چنان نمونه‌ای در برابر مردم بوجود آورم که هیچ

حجتی برای چپ و راست نماند، و طریق مستقیم، روشن و صریح و معلوم باشد، و هر کس در معرکه سرنوشت، مورد امتحان سخت قرار نگیرد و راه فرار برای کسی نماند.

اما همیشه آرزو داشتم اگر دوستانم می‌خواهند از من دفاع کنند، به خاطر حق دفاع کنند، نه به خاطر محبت و دوستی، اگر به هدف من علاقمندند، به خاطر طرفداری از حق باشد، نه رحم و شفقت به دوستی دل‌سوخته و رنج‌دیده که احیاناً کسب قلب او ثواب داشته باشد.

خدایا! هدایت کن! زیرا می‌دانم که گمراهی چه بلای خطرناکی است.

خدایا! هدایت کن! زیرا می‌دانم که گمراهی چه بلای خطرناکی است.

خدایا! هدایت کن! که ظلم نکنم، زیرا می‌دانم که ظلم چه گناه نابخشودنی است.

خدایا! نگذار دروغ بگویم، زیرا دروغ ظلم کثیفی است.

خدایا! محتاجم مکن که تهمت به کسی بزنم، زیرا تهمت، خیانت ظالمانه‌ای است.

خدایا! ارشادم کن که بی‌انصافی نکنم، زیرا کسی که انصاف ندارد شرف ندارد.

خدایا! راهنمایم باش تا حق کسی را ضایع نکنم، که بی‌احترامی به یک انسان، همانا کفر خدای بزرگ است.

خدایا! مرا از بلای غرور و خودخواهی نجات ده، تا حقایق وجود را ببینم و جمال زیبای تو را مشاهده کنم.

خدایا! پستی دنیا و ناپایداری روزگار را همیشه در نظرم جلوه‌گرساز، تا فریب زرق و برق عالم خاکی، مرا از یاد تو دور نکند.

خدایا! من کوچکم، ضعیفم، ناچیزم، پرکاهی در مقابل طوفان‌ها هستم، به من دیده‌ای عبرت‌بین ده، تا ناجیزی خود را بینم و عظمت و جلال تو را براستی بفهمم و به درستی تسبیح کنم.

خدایا! دلم از ظلم و ستم گرفته است، تو را به عدالتت سوگند می‌دهم که مرا در زمره ستم‌گران و ظالمان قرار ندهی.

خدایا! می‌خواهم فقیری بی‌نیاز باشم، که جاذبه‌های مادی زندگی، مرا از زیبایی و عظمت تو غافل نگرداند.

خدایا! خوش دارم گمنام و تنها باشم، تادر غوغای کشمکش‌های پوچ مدفون نشوم.

خدایا! دردمندم، روحم از شدت درد می‌سوزد، قلبم می‌جوشد، احساسم شعله می‌کشد، و بندبند وجودم از شدت درد صیحه می‌زند، تو مرا در بستر مرگ آسایش بخش.

خسته‌ام، پیر شده‌ام، دل‌شکسته‌ام، ناامیدم، دیگر آرزویی ندارم، احساس می‌کنم که این دنیا دیگر جای من نیست، با همه وداع می‌کنم، و می‌خواهم فقط با خدای خود تنها باشم.

خدایا! به سوی تو می‌آیم، از عالم و عالمیان می‌گریزم، تو مرا در جوار رحمت خود سکنی ده.